

عدالت خانه یا
سلاخ خانه؟

از هردری
سخنی

زنده باد هم
بسته گی جهانی
کارگران!

از نامه های
رسیده

پاسخ های در خود
تامل به پرسش
های حائز - اهمیت

تحقق آزادی درگرو انقلاب است نه فرم!

با آغاز سال تحصیلی ۱۳۸۸-۱۳۸۹، روز سه شنبه ۳۱ شهریور، ۱۳.۵ میلیون دانش آموز (۱۰٪ کم تر از سال تحصیلی گذشته) و ۳.۵ میلیون دانش جو سال تحصیلی را شروع کردند. مراسمی نیز به این مناسبت روز دوشنبه ۶ مهرماه باحضور کامران دانشجو وزیر علوم و بهداشت، نماینده خامنه ای دردانش گاه تهران و جمعی از روسای دانش گاه ها در تالار امینی دانش گاه تهران برگزار شد که با تظاهرات و اعتراضات دانش جویان رو به رو گشت. وضعیت نامناسب آموزش و پرورش در ایران و از جمله کسری میلیاردهای تومان از بودجه ی آن از سالهای گذشته، فقر روز افزون طبقات و افشار پائین جامعه که انعکاسش در عدم توانائی آنان در فرستادن

کودکانشان به دبستان و یا دانش گاه و شرکت این کودکان در خیل کودکان کار جهت کمک رسانی به بودجه ی خانواده ؛ وضعیت نامناسب بسیاری از دبستانها از نظر ساختمانی و بهداشتی برای تحصیل؛ فقدان امکانات رفاهی و آموزشی برای این خیل عظیم دانش آموز و دانش جو؛ اخراج استادان و معلمان باتجربه، به دلیل این که حاضر به هم کاری با دولت نیستند (۱)؛ پائین بودن کیفیت آموزشی، رقابت دوجناح هیئت حاکمه (جناح رفسنجانی و جناح احمدی نژاد) در قبضه کردن دانش گاهها و حفظ آنها تحت نفوذ خود و مشخصا دانش گاه آزاد با ۱.۵ میلیون دانش جو؛ ستاره دار کردن و اخراج دانش جویان به دلیل اعتراض به

بقیه در صفحه دوم

سلاح اتمی و بازیهای انحصار طلبانه!

تمام کشورهای جهان و مشخصا کشورهای صاحب سلاح اتمی و هسته ای واقف هستند که سلاح اتمی خطرناک ترین سلاح در کشتارهای جمعی است و بقای طولانی مدت مواد رادیواکتیو و پخش آن در هوا و آلوده ساختن طبیعت، تهدیدی است برای بقای حیات بشر و موجودات روی زمین و نه صرفا دولت رقیب! کشورهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا، فرانسه، انگلستان و هم چنین روسیه که در ساختن، مورد آزمایش قرار دادن این سلاحها در جو و در زیر زمین پیش قدم بوده اند، به تمامی آگاه هستند که چه صدماتی را انسانها (در بمبارانهای اتمی هیروشیما

و ناکازاکی - ۶۴ سال پیش و یا در آبها و جزایر اقیانوس آرام) و حیوانات در خشکی و دریا دیده و حتا استفاده از اورانیوم غنی شده در سلاحهای کلاسیک چه مرگ و میر تدریجی را در میان سربازان خود این کشورها در جنگهای عراق و یوگوسلاوی و غیره باعث شده اند. همه می دانند که چه خطر عظیمی ریختن این بمبها بر روی شهرهای بزرگ در کشورهای صنعتی و مشخصا آمریکا می تواند به وجود آورد و چه بودجه ی کمر شکنی برای تهیه و حفظ این سلاحها لازم است. اما ترس کشورهای امپریالیستی از دست یابی

بقیه در صفحه سوم

سالگردهای نمایشی در ایران!

دهه ی دوم ماه مهر یادآور سالگردهای سه واقعه ی مهم جامعه ی بشری است. دوشنبه ۱۳ مهرماه - روز جهانی معلم؛ پنجشنبه ۱۶ مهرماه - روز جهانی کودک ؛ و شنبه ۱۸ مهرماه - روز جهانی علیه مجازات اعدام. برای هرانسانی که حداقل شعور اجتماعی داشته باشد، اهمیت بزرگ داشت این روزها و تلاش صمیمانه برای احترام گذاشتن و عملی ساختن دیدگاه هائی که در مورد معلمان، کودکان و مخالفت با اعدام انسانها، مطرح شده اند، قابل درک می باشد. اما در جوامع طبقاتی و به نسبت این که چه طبقه و یا قشری از جامعه در مقام حاکمیت قرار گیرد، احترام به محتوای این روزهای جهانی معنا و مفهوم به کلی متضادی را

بقیه در صفحه پنجم

نگاهی به فراز و فرود امپریالیسم آمریکا

بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، در عرض دو سال عموم کشورهای سرمایه داری قیومیت نظامی و رهبری سیاسی و اقتصادی آمریکا را پذیرا شدند. رهبران کشورهای اروپای غربی عموما مردم خود را با توسل به لولو خورخوره هائی مثل "خطر شوروی" و "ترس از کمونیسم" قانع ساختند که پذیرش سرکردگی و قدر قدرتی آمریکا و ایجاد یک جبهه همه جانبه علیه دیوار و "پرده آهنین" یک امر اجتناب ناپذیر برای بقاء و حفظ "تمدن اروپا" ست. بدون تردید، عروج آمریکا در آن دوره به قله قدر قدرتی و سرکردگی به خاطر موقعیت

بقیه در صفحه هفتم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



تحقیق آزادی... بقیه از صفحه اول

جَوّ خفقان و فقدان آزادی بیان دردانش گاه ها؛ افزایش تعداد دانش جویانی که به دلیل مقاومت در برابر زورگویی حاکمان، به دست شکنجه گران و "قاضیان بلخ" رژیم سپرده می شوند و بی رحمانه به زندانهای طویل المدت محکوم می گردند بدون این که گناهی مرتکب شده باشند؛ صدور اطلاعیه از جانب معاونت دانش جوئی و فرهنگی دانش گاه تهران دایر بر این که دست زدن دانش جویان "به تجمع و اعتراض ممنوع می باشد و با متخلفان برخوردخواهد شد"؛ ممانعت از آزادی اندیشه و از جمله صحبت خامنه ای قبل از آغاز سال تحصیلی در مورد محدودکردن علوم انسانی (۲)، که در واقع تلاش برای گذاشتن دروس و قوانین مذهبی به جای تدریس آخرین دست آوردهای بشری در زمینه ی علوم اجتماعی و انسانی؛ تبدیل دانش گاهها به پادگانهای نظامی و مسجد و قبرستان و به راه انداختن بسیج دانش جوئی برای جاسوسی و اعمال کنترل دانش جویان؛ جداکردن هرچه بیشتر دختران و پسران دانش جو و دانش آموز از یک دیگر، و در یک کلام دهها و شاید صدها مانع و مشکلات دیگر، هم راه با تجاوزات آشکار به حقوق انسانی مردم، زمینه هائی هستند که روح آزاده ی جوانان و نوجوانان دانش جو و دانش آموز را شدیداً آزار داده و آنها را به تکاپو برای تغییر وضع موجود می کشاند.

به همین دلیل، علارغم این که دانش جویان در سه ماه اخیر پس از انتخابات قلبی ریاست جمهوری، قربانیان زیادی در دفاع از آزادی و رهائی از ظلم و ستم رژیم مذهبی دادند، اما سرکوبهای وحشیانه ی قداره بندان رژیم نتوانست آنها را وادار به سکوت کند و در هفته ی اول شروع سال تحصیلی شاهد اعتراضات آنان در بسیاری از دانش گاه های کشور بودیم. از جمله بیش از ۲۰۰۰ نفر از دانش جویان دانش گاه تهران در مقابل تالار امینی در ۶ مهرماه دست به تظاهرات زدند و شعارهائی نظیر "مرگ بر دیکتاتور"، "دولت کودتا، استعفا استعفا" و غیره را سردادند.

فردای آن روز دردانش گاه شریف نیز چندصد نفر از دانش جویان با شعارهائی نظیر "تالاحمدی نژاده، هر روز همین بساطه"، "الله اکبر"، "منتظری صانعی، روحانی واقعی" و سرود "ای ایران، ای مرز پرگهر" دست

به تظاهرات زدند.

مقاومت و مبارزه ی دانش جویان در برابر رژیم حاکم تا آن جا که مربوط به دفاع از آزادیهای دموکراتیک در محیط دانش گاه و کل جامعه و یا در پشتیبانی از مطالبات معیشتی و یا اجتماعی دانش جویان و کل طبقات و اقشار تحت استثمار و ستم در ایران باشد، بدون تردید مورد حمایت کلیه ی نیروها و انسانهای آزادی خواه و عدالت دوست و انقلابی می باشد. اما در مبارزاتی که بخشی از دانش جویان در ۳-۴ ماه اخیر علیه دولت احمدی نژاد پیش برده اند، این موارد پیوسته مورد نظر آنان نبوده و یا بسیار کم رنگ مطرح شده اند؟ چرخشی به راست در ماهیت این اعتراضات صورت پذیرفته و شعارهای آنان خصلتی رفرمیستی، ناسیونالیستی و توهم زا یافته است!

نکته ی قابل توجه این است که پس از سرکوب اعتراضات دانش جویان چپ و کمونیست در آذر ۱۳۸۷ و کشاندن بسیاری از آنان به زندان و شکنجه و اخراج از دانش گاه، ابتکار عمل در مبارزات دانش جوئی بیش از پیش به دست دانش جویان رفرمیست افتاده است که به جای تلاش و مبارزه برای رسیدن به آزادی و رهائی واقعی اکثریت عظیم مردم ایران، در چارچوب رقابتهای جناحهای هیئت حاکمه و لذا در جهت تحقق کاریکاتوری از آزادیهای دموکراتیک گام برمی دارند که توسط جناحی از بورژوازی در قدرت یا دراپوزیسیون پیش کشیده شده است. بدین ترتیب، انرژی و خواست صادقانه ی جوانان دانش جو برای ایجاد تغییری اساسی در نظام استثمارگر و زورگویی حاکم، در خدمت جناح دیگری از بورژوازی قرار گرفته است تا در نزاع بر سر تقسیم قدرت و حفظ نظام اسلامی، سهم بیشتری را به دست بیاورند!

آیا افراد معلوم الحالی نظیر موسوی و "اصلاح طلبان" که در هر حرکت خود صدبار سوگند وفاداری به "ولایت فقیه" و رژیم جمهوری اسلامی را تکرار می کنند و تجربه ی تاریخی هم موجود است که در زمانی که در اس قدرت و در جای گاه مشابهی نظیر جای گاه احمدی نژاد نشسته بودند، تمامی جنایاتی را که هم اکنون توسط احمدی نژاد و شرکاء صورت می گیرند، حتا در ابعاد وسیع تر انجام داده و از پیش کسوتان سرکوب گری و توهم آفرینی در نظام جمهوری اسلامی بوده اند، می توان انتظار داشت که آزادی را برای مردم جامعه ی ما به ارمغان بیاورند؟ آیا با شعارهای "مرگ بر دیکتاتور" وبا

کشاندن فرد متعصب و عقب افتاده مذهبی مثل احمدی نژاد از قدرت به زیرو نشانندن موسوی برجای وی، دیکتاتوری از جامعه ی ایران رخت بر بسته و مردم ایران آزادی به دست خواهند آورد! مگر زمانی که موسوی نخست وزیر بود همین بساطی که احمدی نژاد و شرکاء دارند، باتمامی کراهت اش برقرار نبود؟

کشیده شدن دانش جویان به زیر پرچم "مذهبی - ناسیونالیستی - رفرمیستی"، چه بر اساس اعتقاد و چه به صورتی فرصت طلبانه و بادید "از خرس موئی"، نه تنها رهائی بخش نیست، بلکه در شرایط کنونی و با توجه به احترامی که در درون جامعه نسبت به جنبش دانش جویی به خاطر مبارزه علیه قدرت مداران موجود است، باعث جدائی روزبه روز دانش جویان از صف مبارزاتی محرومان جامعه و افتادن به دامن اقشار ممتاز جامعه شده و به گوشت دم توپ اینان در بازی قدرت تبدیل می گردند. به علاوه خدمت به چنین سیاستی راست روانه باعث تقویت توهم نسبت به آن جناحهایی از بورژوازی در قدرت و یا دراپوزیسیون می شود که پرونده ی سیاهی در تجاوز به حقوق دموکراتیک و حق طلبانه ی مردم دارند.

درست است که اکثر عظیم دانش جویان شرکت کننده در اعتراضات اخیر، در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شرکت نداشتند ولی با قاطعیت می توان گفت که اکثر آنان می دانند که چه گونه دست آوردهای انقلابی مبارزات مردم توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران به تاراج رفت که افرادی نظیر رفسنجانی، منتظری، خاتمی و موسوی و کربوبی نیز از نخبه گان آن رژیم بودند.

آیا دانش جوئی که در اندیشه ی فراگیری علم و شناخت همه جانبه از تحولات اجتماعی است، می تواند به خود اجازه دهد که واقعیت تاریخی ۳۱ سال پیش را - اگر گذشته های دورتر مبارزاتی را نیز در نظر بگیریم - نادیده گرفته و به دنبال سراب آزادی - آن هم در چارچوب جمهوری اسلامی - در جهنم جامعه ی طبقاتی ایران سرگردان و وحشت زده دور خود بچرخد و آلت دست استثمارگران و ستمگران شود؟

آیا دانش جویان مدافع "جنبش سبز" نمی دانند که بیش از ۲۵۰۰ سال است که حاکمیت دولتی در ایران باتکیه به زور سرنیزه تداوم یافته و حاکمان پیوسته جزو طبقات استثمارگر جامعه بوده اند و حتا برای یک روز هم که شده، مردم آزادی نداشته و

آزادی انقلاب دوم گم شد، بار دیگر انقلاب می باید کرد!



پیوسته سرکوب شده اند؟

آیا این دانش جویان نمی دانند که امثال موسوی و یا احمدی نژاد هیچ برنامه ای جدی در مورد رهائی اکثریت مردم ایران از گرسنه گی و فقر وفاقه ندارند و ثروت های کشور توسط آنان و طبقه ی ثروتمند جامعه بر باد می رود و شکاف بین فقر و ثروت در جامعه ما ابعادی عظیم به خود گرفته است؟

آیا این دانش جویان نمی دانند که جناح حاکم تحت بهانه ی دروغین "مبارزه با امپریالیسم" و جناح رقیب تحت بهانه ی دروغین دیگر یعنی "دفاع از دموکراسی" با تمام وجود مشغول شیره مالیدن سر مردم هستند؟ جواب به این سوالها درگرو این است که وضعیت دانش جویان را از نظر طبقاتی و آگاهی مورد بررسی قرار دهیم.

گرچه عمده جمعیت دانش جوئی از طبقات متوسط و تاحدی پائین جامعه برخاسته اند و با درد و رنج انسانهای کار و زحمت آشنا می باشند و محیط تبعیض آمیز خفقانی را در خود دانش گاه هم شاهد می باشند، ولی این موقعیت طبقاتی و این آگاهی اجتماعی کافی نیست تا آنها به درگیری قاطعی با نظام رو آورند و در کلیت شان موضعی بینابینی اتخاذ می کنند. بنابراین بالابردن آگاهی دانش جویان از وضعیت و مناسبات طبقاتی در جامعه و این امر که وجود مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله در دست مشتئ ناچیز از ساکنان، باعث می شود تا اینان برای حفظ موقعیت برتر خود به استثمار و ستم و سرکوب خیل عظیم انسانهای بپردازند که جز فروش نیروی کارشان آهی در بساط ندارند و هشدار دادن به دانش جویانی که به دلیل موقعیت طبقاتی شان به دفاع از طبقه سرمایه دار برمی خیزند، ضروری است. عامل اصلی در اعمال استبداد و دیکتاتوری قطب ثروت در جامعه، دولت طبقاتی است که ضمن این که در ظاهر خود را بالای سر جامعه قرار داده و وانمود می کند که مدافع کل مردم یک کشور است، ولی در باطن ابزار سرکوب قدرتمندان جامعه می باشد. به این اعتبار شعارهائی نظیر "مرگ بر دیکتاتور!" ضمن این که سمت درستی در رابطه با مبارزه با فردی از حاکمان دیکتاتور دارد، اما از آن جا که در جامعه ی طبقاتی هر حاکمی اجبارا دیکتاتور است، شعار برای رهائی از دیکتاتوری فردی نارسا است. در حالی که شعار "مرگ بر نظام دیکتاتوری حاکم" نه تنها یک فرد بلکه کل نظام را زیر ضربه قرار می دهد. هم چنین باتوجه به این که

دخالته دین در دولت در ایران عامل اصلی بسیاری از تجاوز کاریها در حق توده های مردم، زنان، جوانان و از جمله دانش جویان بوده و هست، تبلیغ این پرچم در میان دانش جویان، تا آنان به حقانیت تاریخی شعار "جدائی دین از دولت و از نظام آموزشی" پی ببرند اهمیت زیادی در مبارزه با استبداد مذهبی دارد تا بیان شعارهائی نظیر: "الله اکبر"، "یا حسین یا میر حسن" و "منتظری صانعی، روحانی واقعی!" آیا موسوی و منتظری از مظلوم ترین افراد جامعه اند که مورد سرکوب واقع شده اند؟ یا میلیونها مردمی که به نان شب محتاج اند و فرزندان شان سرگردان در خیابانها دنبال لقمه نانی برای خانواده هستند و بی رحمانه توسط گرگان جنایت کار پری می شوند؟

دادن چنین آگاهی نیز به دوش کمونیستها و به ویژه دانش جویان کمونیست است که باتلاشی روزمره و حوصله مند بتوانند دانش جویان - این شاخکهای حساس جنبشهای اجتماعی - را در سمت گیری درست آزادی خواهانه و انقلابی، کمک نمایند.

اما از آن جا که تعیین تکلیف گروههای اجتماعی متضاد در سیاست و سازماندهی برای نبرد رو در رو خود را بیان می کند، کم نیستند افراد و گروههای اجتماعی و سیاسی که با وجود آگاهی و شناخت نسبی از وضعیت طبقاتی و مواضع نیروهای درگیر در مبارزات اجتماعی، به دلیل فعال و پرنفوذ بودن این یا آن طبقه ی اجتماعی به دنباله روی از برخی از این طبقات و یا اقشار اجتماعی پرداخته و یا به دلیل عدم درک عمیق از تضادهای اجتماعی و راه حل آنها، به دنبال سراب خوش خیالانه ی کسب پیروزی سریع می روند. امری که در تاریخ صدساله ی مبارزات اجتماعی در ایران به کرات روی داده است.

بدین ترتیب، تا زمانی که دانش جویان سمت گیری طبقاتی درستی به نفع محکومان جامعه یعنی کارگران و زحمت کشان اتخاذ نکنند و شعارهای آزادی خواهانه را پرچم مبارزاتی خود قرار ندهند، گرفتار دام طبقات و اقشار بالای جامعه شده و به گوشت دم توپ آنان تبدیل خواهند شد. حزب رنجبران ایران از سمت گیری دموکراتیک و انقلابی دانش جویان در خدمت به اکثریت محروم جامعه قاطعانه دفاع کرده و از کلیه ی دانش جویان ایران می خواهد تا در نبرد برای رهائی انسانهای کار و زحمت، خط تمایز قاطع و روشنی بین مبارزات خود و طبقات سرکوب گر و ستم گر بکشند. آتش مبارزاتی

(۱) - اخراج ۵ تن از استادان میرز دانش کده ی حقوق و علوم سیاسی دانش گاه علامه دکتر محمد رضا بیگدلی، دکتر علی آزمایش، دکتر حسین شریفی طرازکوهی، دکتر محمد محمدی گرگانی و دکتر مرتضی مردها در سال گذشته و امسال نمونه ای از اعمال فشار بر استادان دانش گاه می باشد تا به خدمت رژیم در آیند.

(۲) - خامنه ای در ۸ شهریور در دیدار با استادان دانش گاه گفت: "آموزش علوم انسانی در دانش گاهها منجر به شکاکیت و تردید در مبانی دینی و باعث بی اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی می شود" که نشان می دهد تاچه اندازه حاکمان ایران از اعتبار علم در میان دانش جویان هراسان بوده و به تبلیغ تاریخ اندیشی روی آورده اند.



سلاح های اتمی... بقیه از صفحه اول

کشورهای جهان سومی به تکنولوژی ساختن این بمبها، انحصار تولید سلاحهای اتمی را از دست قدرتهای امپریالیستی خارج می سازد و به مانعی در اعمال قدر قدرتی امپریالیستها مبدل می شود. و بالاخره فشار افکار عمومی جهانیان علیه آزمایش این سلاح ضد بشری، از جمله عواملی بودند که دو ابر قدرت وقت (آمریکا و شوروی) را مجبور کرد تا در چهار چوب رقابتها و تئانیهای شان بر سر کسب سرکرده گی در جهان، در اوایل دهه ی ۱۹۷۰ و برای شیره مالیدن بر سر مردم جهان، مذاکره جهت منع آزمایش سلاحهای هسته ای در جو و سپس در زیر زمین و کم کردن تدریجی تعداد بمبها و کلاهکهای هسته ای را در راکتهای دور برد، آغاز کنند که منجر به قراردادهای سانت ۱، ۲ و ۳ گردید.

اکنون و بعد از گذشت قریب به ۴۰ سال از آن تاریخ، و علارغم این که شماری از بمبهای اتمی ساخته شده توسط



▶ دوکشور آمریکا و روسیه منهدم شدند، اما زرادخانه ی سلاحهای هسته ای آنها هنوز برای ویران کردن کره خاکی کافی است و به علاوه بعد از انتخاب ریگان به ریاست جمهوری آمریکا در دهه ی ۱۹۸۰، و آغاز تکمیل سلاحهای اتمی از طریق ساختن بمبهای نوترونی و بهبود راکت های پرتاب کننده موشکهای مجهز به سلاح هسته ای (معروف به جنگ ستاره گان) و ادعای مقامات روسیه دایر بر توانائی موشکهای شان در گذار از سیستم دفاعی موشکی آمریکا جهت اصابت به هدفهای مورد نظر در آمریکا، مجموعه عواملی هستند که نشان می دهد که کشورهای دارنده سلاح هسته ای و مشخصا آمریکا و شوروی خواست نابود کردن این سلاحها را نداشته و بعد از این که علاوه بر ۱۴ کشور تولیدکننده ی این سلاحها (آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، انگلستان و اسرائیل - که این کشور اخیر به طور رسمی داشتن این سلاحها را نفی می کند ولی تمامی جهانیان می دانند که از نظر تعداد سلاحهای هسته ای شاید از انگلستان و فرانسه هم جلوتر باشد ولی چون این کشور عزیز دُر دانه ی کشورهای امپریالیستی و به ویژه آمریکا است، هیچ اعتراضی جدی نسبت به آن در داشتن سلاح اتمی صورت نمی گیرد!)، هندوستان و پاکستان و کره شمالی صاحب چنین بمبهای شده اند و ایران نیز در جهت به دست آوردن این تکنولوژی سالهاست که تلاش می کند. به علاوه، کشورهای دیگر امپریالیستی و یا پیشرفته نیز تمامی دانش، تکنولوژی و امکانات را در تهیه ی چنین بمبهای دارند.

بنابراین سیاست منع گسترش سلاحهای هسته ای در جهان با شکست روبه رو شده و کشورهایی که منافعی در زمینه ی تولید سلاح هسته ای داشته باشند به دنبال آن هستند تا به طور مخفیانه این سلاح را تولید کنند تا در این جهانی که توسط امپریالیستها و درراس آن امپریالیسم آمریکا به شدت ناامن شده است از موجودیت خود دفاع نمایند و پروتوکولهای آژانس بین المللی انرژی اتمی در منع تولید این سلاح کافی برای ممانعت از تولید آنها نیست. پس باید به دنبال راه حل های جدی جدیدی بود!

کمونیستهای جهان و از جمله رهبران جمهوری خلق چین در دهه ی ۱۹۶۰، پس از تولید سلاح اتمی اعلام کردند که موافق نابودی این سلاحها در سطح جهانی هستند و حتا دولت چین اعلام نمود که در صورت بروز حمله ی اتمی به چین، این کشور در استفاده از بمب اتمی اولین نخواهد بود.

کمونیستهای و اکثریت عظیم مردم جهان طرف دار صلح و ضد جنگ هستند. چراکه طبق صدها شاهد تاریخی این مردم عادی هستند که بیشترین صدمه و لطمه را در بروز جنگ بین کشورها و حتا در داخل کشورها بین نیروهای متخاصم متحمل می شوند. به همین علت نه تنها خواستار نابودی سلاحهای هسته ای موجود، بلکه هم چنین خواهان از بین بردن کلیه ی سلاحهای بیولوژیکی، شیمیائی، بمبهای خوشه ای، مینهای ضد نفر و ضدتانک و غیره هستند. خلقها نیاز به جنگ با یک دیگر ندارند و جنگ ویا تولید سلاحهای وحشتناک کشتار جمعی و فردی فقط توسط دولتهائی صورت می گیرد که برای حفظ منافع تنگ نظرانه ی طبقاتی مثنی سرمایه دار حاضرند جهان را به آتش و نابودی بکشانند تا منافع این انسانهای مسخ شده از نظر تاریخی حفظ گردد.

پس از گذشت بیش از ۴۰ سال از این موضع گیری کمونیستهای، باراک اوباما رئیس جمهوری آمریکا این جا و آن جا صحبت از نابود کردن این سلاحها و منع تولید و گسترش آنها کرده است؟ در عین حال برای پوشاندن کثافتتهائی که امپریالیسم آمریکا در زمان ریاست جمهوری جورج دابلیو بوش در جهان راه انداخته بود، اوباما در ظاهر بهبود وجهه ی آمریکا در حرف صحبت های آشتی جویانه کرده ولی در عمل راه بوش را ادامه می دهد. اما همین امر کافی بوده تا توسط کمیته آکادمی سوئد به خاطر "تلاش فوق العاده برای تقویت دیپلوماسی بین المللی و ترغیب همکاری میان مردم" و در برابر نابوری بسیاری از مردم جهان و از جمله خود اوباما، جایزه نوبل برای صلح به وی تعلق گیرد! چنین تصمیمی فقط در چارچوب رقابتها و تبا نیهای امپریالیستها قابل درک است!! چراکه مردم اروپا موافق گسیل نیرو به افغانستان نیستند و تلاش اینان برای جلوگیری از گسیل نیروهای تقویتی اشغال گر به افغانستان می باشد. بدین ترتیب است که امپریالیسم آمریکا کره شمالی را "محور شرارت" قلمداد کرد. کشوری که با هیچ کشوردیگری ن جنگیده است و اوباما که در ۹ ماه ریاست جمهوری اش پاکستان را به خاک و خون کشیده است، مرد صلح سال معرفی می گردد!؟

دولت آمریکا در مسیر صلح هیچ گامی جدی با شروع از خود و یا در توافق با کشورهای صاحب سلاحهای هسته ای، برای نابود کردن این سلاحها برداشته است. امپریالیسم آمریکا همان طور که علم پاره پاره ی دموکراسی طلبی اش را هوا می کند تا در زیر آن به استقلال کشورهای جهان تجاوز نماید و

مشخصا یوگوسلاوی و عراق، افغانستان و پاکستان از آخرین قربانیان آن هستند، امروز می خواهد با ترفند "جهان بدون تسلیحات هسته ای" نیز بر سر دیگر کشورها شیره بمالد و مانع از گسترش تولید تسلیحات هسته ای توسط آنان گردد تا انحصار این سلاحها در دست خود و هم پیمانانش باقی بماند. وگرنه ۴۰ سال وقت کافی بود تا با حاکمان روسیه و دیگر دارنده گان سلاح هسته ای بر سر از بین بردن سلاحهای اتمی ویا حداقل، رساندن تعداد بمبها در زرادخانه شان به حد کشورهای فرانسه و انگلستان و غیره به توافق می رسید تا به جهانیان ثابت کند که در این کار صداقت دارد و اگر دیگر دولتها نیز تشریح مساعی کنند ما شاهد جهانی بدون سلاح هسته ای خواهیم شد!

بمب اتمی و قدرت نظامی برای امپریالیستها و مشخصا امپریالیسم آمریکا، تضمینی است در حفظ هژمونی شان بر جهان و ادامه به قلدرگری و تجاوز به حقوق کشورهای ضعیف!

درست همین موضع را نیز صهیونیستهای اسرائیل دارند. آنها با در دست داشتن زرادخانه ی هسته ای که مکمل زرادخانه ی سلاحهای کلاسیک آن می باشد، در خاورمیانه دست به هر قلدری می زنند؛ قطعنامه های سازمان ملل را به هیچ می شمارند و علنا ایران را تهدید به بمباران می کنند؛ اما جیک کشورهای امپریالیستی در مورد مجهز بودن اسرائیل به سلاحهای هسته ای در نمی آید. دولت صهیونیستی - فاشیستی - مذهبی بنیادگرا و توسعه طلب اسرائیل نه در معرض تحریم اقتصادی و قطع روابط دیپلماتیک قرار می گیرد و نه هشدار جدی به این دولت متجاوز داده می شود تا مانع آن شوند که مردم مبارز و قهرمان فلسطین را بی رحمانه و گام به گام به سوی نابودی بکشاند و سرزمینهای دیگر کشورهای عربی را بعد از بیش از ۴۲ سال اشغال تخلیه کند. بر عکس کمکهای اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیستها به اسرائیل پیوسته تداوم می یابد. دولت آمریکا نه تنها در قبال دیوار کشی صهیونیستی جهت اشغال سرزمینهای فلسطینیان و بیرون راندن مردم از شرق بیت المقدس و خانه سازی، با عجز تمام رفتار می کند، بلکه به مثابه دایه ی مهربان تر از مادر هر سال با دولت صهیونیست مانور نظامی مشترک ترتیب می دهد و از اسرائیل به مثابه مردمک چشمش حفاظت می کند و سیل کمکهایش به سوی اسرائیل جریان می یابد! اما موقعی که نوبت به کره شمالی و یا به ایران می

منع تولید و حفظ سلاح اتمی در گرو خلع سلاح اتمی جهانی است!



مردم، ترجیح دادند تا از طریق راه حل سیاسی و تخفیف اختلافاتشان با جمهوری اسلامی، جلو خطر از دست رفتن ایران برای همیشه از زیر نفوذشان را مانع شوند. چراکه در پایان دهه ی اول قرن بیست و یکم که بحران سختی سراپای نظام سرمایه داری را دربر گرفته است، بروز انقلاب در یک کشوری مانند ایران باموقعیت کلیدی در منطقه، می تواند به صورت زنجیره ای در دیگر کشورها نیز تکرار شود و مرگ نظام سرمایه داری را تسریع کند.

لذا ضروری است که درمقابل با تبنای نیروهای ارتجاعی داخلی و جهانی، نیروهای انقلابی و مشخصاً کمونیستها نیز فرابگیرند که ضمن پافشاری روی اصول عام کمونیسم علمی و نرمش پذیری در تاکتیک، به خرده اختلافاتشان، پایان دهند. این امر به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبیل شده است و جنبش اخیر مردم ایران در خرداد - تیرماه گذشته به روشنی این ضرورت را عیان ساخت. بدون اتخاذ چنین موضعی، پیشروی جنبش کارگری و پیشبردن انقلاب سوسیالیستی جهت براندازی حاکمیت نظام سرمایه داری کند شده و قلدنرمنشی رژیم نیز مستقیماً چون بارسنگینی بر روی دوش توده های کارگر و زحمت کش افتاده و سرکوب باز هم وحشیانه تر کمونیستها را هم راه خود خواهد داشت. ک. ابراهیم - ۱۵ مهرماه ۱۳۸۸



سالگرد های نمایشی... بقیه از صفحه اول

می یابد. از جمله این که در برخی از کشورهای سرمایه داری، برخی از این روزهای جهانی به رسمیت شناخته نشده اند: نظیر منع مجازات اعدام. در برخی دیگر از کشورهای جهان، یا در ظاهر امر امضای نماینده ی حاکمان در زیر مصوبه های این روزها بعضاً به طور مشروط گذاشته شده، ولی آنان تفسیر خود را از آن به عمل آورده و نسبت به اجرای این مصوبات بی اعتنا باقی مانده اند.

رژیم جمهوری اسلامی ایران تحت هدایت و به برکت "اسلام ناب محمدی!" از مرزهای آن کشورهایی است که از نظر اعدام شده گان - با توجه به تعداد جمعیت اش - در صدر لیست کشورهای موافق اعدام قرار دارد! این رژیم زیر قرارداد منع کارکودکان را امضا می کند. ولی، لیست بلند بالائی از تعداد

نیز علاوه بر برخی سایه روشنها و اختلافات جزئی، جبهه ی متحد در جهت عکس اسرائیل دارند و تهدید بر محاصره ی باز هم بیشتر اقتصادی و منزوی کردن سیاسی ایران چون شمشیر داموکلسی بر بالای سر حاکمان جمهوری اسلامی سالهاست که آویخته شده است تا این که بالاخره روزی بر سر آنها بیافتد.

اما در این میان، رشد مبارزات ضد رژیم مردم ایران و مشخصاً رشد مبارزات کارگران، دانش جویان، زنان، معلمان، روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و ملیتهای تحت ستم ایران در سالهای اخیر که در جریان انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری شاهد اوج گیری آن بودیم، جنبش اعتراضی ضد تقلبهای انتخاباتی بهانه ای شد تا در صافی میلیونی، این مبارزات شکوفا شوند و در شرایطی که تضاد درون هیئت حاکمه نیز به درجه ای از حدت رسیده بود که خطر از هم پاشیده گی جمهوری اسلامی نمایان می شد؛ سردمداران رژیم برای خروج از این بحران در کنار رقابتهایی که در درون کشور با هم در بیرون آن با امپریالیستها داشتند، اکنون در عقب را برای راه تبنای بازگشوده، دست به عقب نشینی زده اند و با قبول بازکردن بررسی پرونده اتمی ایران - که قبلاً آن را جزو پرونده های مختومه اعلام کرده بودند - لذا قبول بازکردن درهای مرکز جدید افشا شده ی غنی سازی اورانیوم در نزدیکی قم به روی بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی در ۲۵ اکتبر امسال، پیشنهاد ارسال اورانیوم غنی شده در مراکز اتمی ایران در حد ۵٪ به روسیه برای تبدیل آن به اورانیوم غنی شده ی ۲۰٪ جهت استفاده در نیروگاه تحقیقاتی تهران و مصارف پزشکی، و بالاخره ادامه ی مذاکرات طی یک ماه آینده در سطح خارجی از یک سو و تلاش هاشمی رفسنجانی و چند آیت الله دیگر در پایان دادن به تناقضات دو جناح درگیر در انتخابات جهت ایجاد آماده گی بیشتر برای مقابله با جنبشهای اجتماعی اعتراضی، همه و همه نشان می دهند که رژیم جمهوری اسلامی ایران و مشخصاً جناح حاکم دیگر قدر نیست با یک دنده گری و سوار شدن بر "قطار بدون ترمز" به سر منزل مقصود خویش برسد و به هر حال این سیاست مماشات طلبانه، زمینه را برای تخفیف فشارهای بین المللی و احتمالاً داخلی روی حاکمان، مناسب ساخته است تا بتوانند نفسی تازه کرده و از طریق سرکوب افسارگسیخته ی کارگران و زحمت کشان، به حاکمیت ضدانقلابی خود ادامه بدهند.

بدین ترتیب هم ارتجاع جهانی و هم ارتجاع داخلی از ترس رشد باز هم بیشتر مبارزات

رسد تبلیغات رسانه ای امپریالیستها گوش فلک را هم از خطر این دو کشور "محور شرارت" برای غرب کر می کنند!

همان طور که در بالا اشاره شد، سلاح هسته ای اساساً وسیله ای است در دست امپریالیستها و صهیونیستها برای اعمال قلدری بر ملل ضعیف. منافع آنان ایجاب می کند که هم در شرق آسیا با وادار کردن کره شمالی به عدم تولید سلاح هسته ای، امنیت و موقعیت تهدید آمیز خود را علیه کشورهای آسیایی و مشخصاً چین و روسیه و کره شمالی تضمین کنند و هم در خاورمیانه با به زانو در آوردن هرگونه مقاومتی علیه توسعه طلبی خود، سلطه شان بر بزرگترین منبع انرژی جهانی را در این منطقه تامین کرده و در عین حال از نظر استراتژی نظامی کشورهای مهم منطقه و مشخصاً چین و تاحدی روسیه را به محاصره ی نظامی خود در آورند.

اما همین بازی تراژیک را برخی از کشورهای ضعیف و از جمله ایران نیز، منتها در سطح کمدی واران، در حال انجام هستند. نظام پادشاهی ایران و اکنون نظام جمهوری اسلامی ایران، هم برای تقویت بنیه ی نظامی خود و هم برای تقویت موضع هژمونی طلبانه اش در منطقه، بیش از ۵۰ سال است که با صرف میلیاردها میلیارد سرمایه در اندیشه ی دست یابی به تکنولوژی هسته ای با کارشکنی کشورهای امپریالیستی روبه رو بوده اند. فراموش نکنیم که زمانی که امپریالیسم آمریکا تا خرخره در باتلاق جنگ تجاوزکارانه اش در هندوچین گیر کرده بود، محمدرضا شاه برای جلوگیری از خطر کمونیسم در توافق با آمریکا و انگلستان نیرو به ظفار فرستاد و جنبش آزادی بخش را در آن منطقه سرکوب نمود و تکنولوژی هسته ای نیز از کشورهای امپریالیستی دریافت کرد، بدون این که "محور شرارت" گردد! امروز نیز که آمریکا و شرکاء در باتلاق جنگ در افغانستان، عراق و پاکستان بیش از پیش فرو رفته اند، رژیم جمهوری اسلامی به آنها وعده می دهد که در صورتی که امپریالیستها در صدد تغییر آن بر نیایند برای در آوردن نیروهای امپریالیستی از این باتلاق، حاضر به هم کاری با آنها هست!

اما اگر در دفاع از رژیم صهیونیستی کشورهای امپریالیستی جبهه ی متحدی دارند و بدون قید و شرط از این کشور بنیادگرای فاشیستی - مذهبی دفاع می کنند، در مخالفت با رژیم حاکم بر ایران

نه به هژمونی طلبی انحصارات مالی و تسلیحاتی!



کودکان کار در ایران موجود است و رژیم وقاحت را به جایی رسانده است که کودکان را به چوبه ی تیرباران و طناب اعدام می بندد! و یا نسبت به معلمان نه تنها احترامی قائل نیست، بلکه از یک سو آنها را در فقر مالی نگه می دارد و از سوی دیگر هرگونه صدای اعتراض آنان را با دستگیری، زندان، شکنجه و حتا صدور احکام اعدام و یا برکناری از کار جواب می دهد. قدری به روی دادها و آمار توجه کنیم :

هیئت مدیره ی کانون معلمان ایران به مناسبت روز جهانی معلم و در شرایطی که اجازه ی برگزاری علنی آن را پلیس اسلامی به آنها نمی دهد و در سالهای گذشته نیز قبل از تجمع معلمان در تالار شهر تهران و دعوت از مقامات رسمی دولتی و مجلس برای شرکت در آن، پلیس دست به دستگیری مسئولان کانون زده و از برگزاری مراسم جلوگیری نمود. امسال نیز در فرادای روز معلم، تعدادی از اعضای کانون در منزل علی اکبر باغانی دبیرکل این کانون صنفی گرد آمدند تا روز معلم را گرامی بدارند. ماموران امنیتی به خانه ی مذکور یورش بردند و ۱۵ نفر از معلمان را بازداشت کردند و مانع برگزاری مراسم حتا در خلوت و سکوت چهار دیواری خانه شدند! این فاشیسم آشکاری است که حتا شهروندان از امنیت و مصون بودن حریم خانه نیز برخوردار نیستند! اس های هیتلری نیز بعد از به قدرت رسیدن ناسیونال سوسیالیستهای فاشیست در آلمان در سال ۱۹۳۳، همین روش را در سرکوب شهروندان مخالف خود به کار بستند و نهایتا مردم آلمان را به جنگی کشاندند که بیش از ۶۰ میلیون کشته در جهان و ویرانیهای عظیمی به جا گذاشت!

در بزرگ داشت روز کودک در تهران مراسمی توسط مدارس ابتدائی و مهد کودک ناحیه ۱ و ۲ شهری ترتیب داده شد با شعارهایی نظیر "من حق دارم خوب زندگی کنم"، "کودکان توانمند، جامعه پویا، زندگی بانشاط"، "هیچ واژه ای در لغت نامه کودک به نام غصه وجود ندارد"، "حق کودک مهرورزی به اوست" تشکیل شد. از این بی آزارتر نمی توان در مقابل جنایاتی که رژیم در حق کودکان مرتکب می شود، شعار داد و راه پیمانی ترتیب داد.

اما آمار رسمی کودکان کار در ایران ۱. ۷ میلیون نفر است (فرشید یزدانی - پژوهش گر مسائل کودکان به نقل از خبرگزاری ایسنا) و یا طبق کنوانسیون جهانی حقوق کودک، سن بلوغ و مسئولیت کیفری ۱۸ سال است و در ایران برای پسران ۱۵ سال و دختران

۱۳ سال!! و یا ماده ۳۷ این کنوانسیون اعدام کودکان را غیر مجاز می داند ولی هم اکنون ۱۳۰ نوجوان محکوم به اعدام وجود دارد. امری که نشان می دهد امضای مشروط گذاشتن رژیم جمهوری اسلامی زیر این کنوانسیون، جهت اجرای ظلم اسلامی در حق کودکان است! اعدام بیهود شجاعی، نوجوانی که در سن ۱۵ ساله گی مرتکب قتل شده و توسط حیوانات وحشی جمهوری اسلامی در لباس انسان به خاک و خون کشیده شد، آخرین نمونه از آغشته شدن دست جنایت کاران حاکم جمهوری اسلامی در خون کودکانی است که در نظام منحوس جمهوری اسلامی زاده شده اند و چندین نوجوان دیگر نیز زیر چوبه اعدام قرار دارند!

وقتی که سلاخان انسان در جمهوری اسلامی ایران حتا به کودکان رحم نمی کنند، بنابراین تکلیف بزرگ سالان به تمامی روشن و معلوم می شود. طبق گزارشی حکم اعدام ۳۳۹ نفر در فاصله زمانی یاد شده به اجرا در آمده است که نسبت به سال گذشته (و بنا بر گزارش سال ۲۰۰۸) ۵۳ نفر افزایش یافته است.

حکم اعدام ۳ نفر از اعدام شده گان از طریق سنگسار به اجرا در آمده است. ۳۲ نفر از اعدامیان از زندانیان سیاسی، عقیدتی و امنیتی و ۱۰ نفر زن بوده اند. از ۱۱۲ نفر از اعدام شده گان که سنشان در این گزارش آمده است؛ ۶ نفر زیر ۲۰ سال، ۵۷ نفر ۲۱ تا ۳۰ سال، ۳۶ نفر ۳۱ تا ۴۰ سال، ۱۰ نفر ۴۱ تا ۵۰ سال و ۳ نفر بالای ۵۰ سال سن داشتند. ضمناً ۴ نفر هنگام وقوع جرم کمتر از ۱۸ سال سن داشته اند. همچنین هویت ۹۸ نفر از افرادی که اعدام شده اند، اعلام نگردیده است.

در سراسر ایران می توان به قبرستانهای آشکار و مخفی ای اشاره کرد که زندانیان - اعم از سیاسی و غیر سیاسی - اعدامی در آنها به خاک سپرده شده اند. همه ی این جنایات نیز برای زهرچشم گرفتن از مردم است که به امری عادی و پیش پا افتاده در جمهوری اسلامی تبدیل شده است، بدون این که رژیم با بیش از صد هزار کشته توانسته باشد سکوت گورستانی را در ایران ایجاد کرده و بی دغدغه به حاکمیت سراپا فسادش ادامه دهد و یا بانجام اعدام مانع از بروز جنایت گردد. وقتی جلادی مثل حجت الاسلام خلخالی با خون سردی روزی بیان کرد که اگر اعدامی "گناه کار باشد که حق اش هست و اگر بی گناه کشته شود به بهشت خواهد رفت" (نقل قول به معنا) می توان عمق وحشی گری و جهالت کار به دستان نظام اسلامی ایران و

احترام آنها را به زنده بودن انسانها دریافت. برای پایان دادن به این بربریت عصر قبیله ای در ایران، هیچ راهی جز پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی و به زیر کشیدن نظام سرمایه داری حریص ایران نیست که دیر رسیده می خواهد زود بارش را ببندد و بزرگ ترین استثمارگری و ستم گری را بر جامعه ایران مستولی کرده است. در سطح جهانی نیز وضع چندان رضایت بخش نیست و حل مشکل باید به دست پرتوان طبقه ی کارگر در قدرت حل و فصل گردد.

وقتی که ۱۷۰۰ کارگر شرکت واگن پارس اراک در عرض ۶ ماه ۹ بار دست به اعتراض به خاطر عدم پرداخت مزدهای معوقه خود و دیگر خواستههای شان می زنند. و این هم از ثمرات هرچه بیشتر خصوصی سازی شرکتهاست که بورژوازی خصوصی داخلی هم را ه با سرمایه های فراملی امپریالیستی برای تحقق آن جارمی زنند و طی نزدیک به ۴۰ سال با شدت یابی خصوصی سازی مراکز تولیدی و خدماتی فقر وحشتناکی را بر بیش از نیمی از مردم جهان تحمیل نموده اند و میلیونها کارگر ایران گرفتار پنجه ی بی رحم استثماری هستند؛

وقتی که دانش گاههای ایران به شکارگاه انسانی مزدوران رژیم تبدیل شده و گروه گروه دانش جویان دستگیر و زندانی و یا اخراج می شوند،

وقتی که رژیم برای حفظ موقعیت خود زنان دلبر ایران را با دست مشتکی لات بی هویت و یا شستشوی مغزی داده شده روزانه در ملاء عام تحقیر می کند، و یا قلب سرخشان را نشانه می رود و یا در نهایت پستی و دنائت به آنها تجاوز کرده و برای پوشاندن جنایتشان بدن آنها را سوزانده و به بیابانها می اندازد؛ وقتی که هر قلمی که به خاطر احترام به حقیقت، نکته ای را مطرح کند که باب طبع سردمداران رژیم نیست، شکسته شده و صاحب قلم به زندان و مجازات کشیده می شود؛

وقتی که ملیتهای ساکن ایران که بیش از نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می دهند حق استفاده از زبان مادری شان را در خواندن و نوشتن و حل مسائل اجتماعی نداشته و سرکوب می گردند؛

وقتی که حتا با مسلمانان غیر شیعه و در میان مسلمانان شیعه با مخالفان ولایت فقیه رفتار دشمنانه و سرکوب گرانه به دستور حاکمان رژیم صورت می گیرد؛

وقتی که فقر باعث پائین آمدن سن تن فروشان شده، خیابانها مملو از کودکان کار هستند که توسط قاچاقچیان مواد مخدر،

سرنگون باد جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم و حکومت شورائی!



فروشنده گان اجزاء بدن انسانها و لوآت چیان شکارمی شوند و به سرنوشتهای شوم و غم انگیزی می رسند؛

درچنین شرایطی نمی توان انتظار داشت که این رژیم حتا به قانون اساسی خودش پای بند بماند. رژیم جمهوری اسلامی ایران اصلاح پذیر نیست. باید آن را سرنگون کرد. و دراین راه پرافتخار است که کارگران و زحمت کشان و درپیشاپیش آنان کمونیستها باید سرفرازانه و متحد گام بردارند. تنها در آن زمان است که روز معلم با سپاس و احترام از زحمت معلمان، آزادانه برگزار خواهد شد؛ حق کودکان پایمال نخواهد گشت و تیرهای اعدام و دارهای مجازات شکسته و برچیده خواهند شد. از نظام جمهوری اسلامی حامی سرمایه معجزه ای صورت نخواهد گرفت.



نگاهی به فراز و فرود... بقیه از صفحه اول

متوفق آن در گستره های اقتصادی و نظامی در سطح جهان نیز نقش قابل توجهی ایفاء کرد. در دوره پنج ساله بعد از پایان جنگ (۱۹۵۰ - ۱۹۴۵) آمریکا قریب ۵۰ درصد کل محصولات صنعتی جهان را تولید می کرد. مضافاً در این سال ها آمریکا نه تنها انحصار بر تسلیحات هسته ای را در کنترل خود داشت بلکه حتی از آنها برای بمباران هیروشیما و ناکازاکی استفاده کرده بود. این وضع که تا آخرین سال های دهه ۱۹۵۰ ادامه یافت و آمریکا برتری و سرکردگی بلامنازع همه جانبه خود را در جهان سرمایه داری ("بلوک غرب") همچنان حفظ کرد، با آغاز دهه ۱۹۶۰ به تدریج دستخوش تحول قرار گرفته و هژمونی همه جانبه آمریکا حتی در "جهان آزاد" به چالش طلبیده شد. علی که باعث این دگردیسی در توازن قوا گشت، عبارت بودند از:

۱ - عروج کشورهای اروپای آتلانتیک (بویژه آلمان غربی و فرانسه) و سپس ژاپن، در عرصه اقتصادی و تولید عظیم محصولات صنعتی به شکرانه درگیری و غوطه ور گشتن آمریکا در باتلاق جنگ ویتنام و آغاز مجدد رقابت آن کشورها با آمریکا بر سر تسخیر بازارهای جهان.

۲ - اوج گیری جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای جهان سوم و حضور کشور - ملت های فعال "غیر متعهد" در کشورهای بویژه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با گرایشات ضد گسترش هژمونی آمریکا در آن کشورها.

۳ - حضور جدی شوروی و چین توده ای در صحنه جهانی با پیشینه گسست از نظام جهانی با انقلابات تاریخی ۱۹۱۷ و ۱۹۴۹ همبستگی و حمایت آنان از جنبش های رهائی بخش در کشورهای جهان سوم و جنبش های کارگری در اروپای آتلانتیک.

این چالش ها که بالاخره منجر به فرود آوردن ضربه اول بر پیکر آمریکای هژمونی طلب در حوادث تاریخی سال کلیدی ۱۹۶۸ بود، منجر به آغاز بحران در سرمایه داری معاصر گشت. این بحران (که مدت ها حتی از نظر اقتصاددانان سوسیالیست "نامرئی" مانده و علائم اش مدتها نمایان نبود)، در سال ۱۹۷۱ زمانی که ریچارد نیکسون (رئیس جمهور وقت آمریکا) اعلام کرد که حلقه ای که دلار آمریکائی را دهه ها به طلا متصل می ساخت، قطع خواهد شد، آغاز گشت. با عطف به گذشته، امروز که ما به منابع و ادبیات اقتصاد سیاسی آن سال ها مراجعه می کنیم به طور روشنی می بینیم که آن سال ها دوران آغاز افول قدر قدرتی بلامنازع آمریکا در جهان بود. بعد از وقوع حوادث سیاسی و اقتصادی آن سال ها، ما شاهد "عقب نشینی" آمریکا و آغاز دوره معروف به "بررسی مجدد دردناک" از سوی هیئت حاکمه آمریکا می شویم که تا اواسط دهه ۱۹۸۰ طول می کشد. در این دوره است که آمریکا بعد از بیرون آمدن از "نقاهت" و جبران خسارات و تلافی ها به بازیافت و بهبودی خود دست یافته و دوباره به مداخلات سیاسی و تهاجمات سیاسی خود در اکناف جهان این بار شدیدتر و هارتر دست می زند. در واقع پایان دوره "جنگ سرد" در سال ۱۹۹۱، آغاز دوره تهاجم و هژمونی طلبی مجدد آمریکا محسوب می گردد. بازگشت آمریکای هژمونی طلب و عروج آن به قله سرکردگی امپریالیسم "جمعی" (پیکان سه سره آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا) ضروری می ساخت که هیئت حاکمه آمریکا در افول و شکست سه چالش بزرگ (سه "ستون مقاومت": جنبش های رهائی بخش ملی، شوروی و "بلوک شرق" و جنبش کارگری در اروپای غربی) که مواعی بزرگ در پیشبرد سیاست های جاه طلبانه هژمونیستی آمریکا در دوره "جنگ سرد" بودند، نقش کلیدی ایفاء کند. در دوره "عقب نشینی"، "بررسی مجدد تالم انگیز"

و دوره "نقاهت" و بازیابی و بهبود مجدد (۱۹۹۱-۱۹۷۳) طبقه حاکمه آمریکا این نقش کلیدی را با توسل به ترویج و گسترش "بازار آزاد" نئولیبرالی و تشدید حرکت سرمایه در سطح جهانی (گلوبالیزاسیون) ایفاء کرد. بعد از افول و ریزش جنبش های رهائی بخش پوپولیستی "عهد باندونگ" در کشورهای سه قاره، اعمال پروسه "اخته سازی" جنبش های کارگری در اروپای غربی، فروپاشی و تجزیه شوروی و "بلوک شرق" و بالاخره تبدیل چین توده ای و ویتنام دموکراتیک به کشورهای سرمایه داری، آمریکا که از دوره های "نقاهت" و "جبران تلافی" ها عبور کرده و "بهبودی" خود را باز یافته بود، دوباره به مداخلات و تجاوزات نظامی خود (این بار هارتر و ویران سازتر از گذشته) در اکناف جهان از گرانا و پاناما در آمریکای لاتین گرفته تا یوگسلاوی در اروپا و افغانستان و عراق در آسیا دست زد. هژمونی طلبی آمریکا و اندیشه اعمال سلطه "بلامنازع" آمریکا بر کره خاکی را نمی توان بدون توجه به عوامل ذهنی (پرسنل= نیروی انسانی) و محمل ها و نهادهای فراملی (که هسته اصلی این هژمونی طلبی را تشکیل می دهند)، مورد بررسی جامع و دقیق قرار داد. در اینجا به اهم این عوامل و نهادها بطور اجمالی اشاره می شود:

۱ - عامل ذهنی (پرسنل): ظهور و عروج فعال اعضای پرکار جناح نوحفاظه کاران در صحنه سیاسی آمریکا در بیست و پنج سال گذشته (۲۰۰۹ - ۱۹۸۱) این جناح با اینکه در انتخابات ۲۰۰۸ از مقامات خود در کاخ سفید (قوه اجرائیه) توسط رقیبای خود به بیرون رانده شدند ولی در حال حاضر با حضور فعال خود در وزارت خانه های امور نظامی - دفاعی و سیاست خارجی و امنیتی نقش کلیدی در تعبیه و اجرای "جنگ های ساخت آمریکا" و "جنگ علیه تروریسم" بویژه در خاورمیانه، آسیای جنوبی (افغانستان، پاکستان...) و کشورهای آسیای مرکزی ایفاء می کنند. مضافاً سرکردگان این جناح از نفوذ و کنترل قابل توجهی در درون رسانه های جاری گروهی آمریکا که نقش تعیین کننده در شکل دادن افکار عمومی مردم جهان بویژه آمریکائی ها دارند، برخوردار هستند.

۲ - نهادهای فراملی: "پنج انحصار بزرگ" عمدتاً مالی که کنترل کامل بر منابع طبیعی، تکنولوژی ارتباطاتی و اطلاعاتی، رسانه های گروهی، نهادهای مالی و تجاری و تولید سلاح های شیمیائی و کشتار دسته جمعی در سطح جهانی دارند.



حال حاضر بوسیله تفوق و قدر قدرتی نظامی آمریکا ورق می خورد. در این مرحله از "فرتوتی" و "پیری" امپریالیسم، آمریکا که کنترل کامل و "بلامنازع" نظامی در جهان را کسب کرده است، بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به جهانیان "پیام" می دهد که اگر با منویات جهان گشائی گرا و هژمونی طلبی آمریکا همراهی و همکاری نکنند و بازارهای خود را به روی فراملی ها (پروسه فراملی سازی) باز نکرده و فرامین و قوانین حاکم بر "بازار آزاد" نئولیبرالی تحت کنترل آمریکا را نپذیرند با "بلاپای" رشد و عروج عدم ثبات، بحران غذا و گرسنگی، بنیادگرایی های دینی و مذهبی، اولتراناسیونالیسم های شووینیستی خاک پرستی، الحاق گرائی، جدائی طلبی و بالاخره با درماندگی و نهایتا با تجاوزات نظامی و تجزیه روبرو خواهند گشت. در یک کلام، این نظام پدیده ایست در تاریخ بشر که فقط از طریق قدرت عریان نظامی می تواند" نظم جهانی خود را که چیزی در حال حاضر به غیر از سیر در جهت استقرار "امپراطوری آشوب" نیست، اعمال کند.

در پرتو این شرایط در حال حاضر ما شاهد همکاری ها و یا همراهی های "شرکای آمریکا" و یا اتخاذ مواضع محتاطانه و ملاحظات محافظه کارانه از سوی "دوستان" و "رقیبان" آمریکا (چین، روسیه، هندوستان و...) در سطح جهانی نسبت به حرکت ها و عملکردهای آمریکا هستیم. علت اصلی این امر همانا قدر قدرتی و تفوق آمریکا در امر نظامیگری است که در تاروپود (متابولیسم) نظام تنیده شده است. به عبارت دیگر این سیستمی است که بر خلاف نظام های گذشته قادر به حرکت در جهت اعمال حتی حداقل خلع سلاح نبوده و بر عکس بطور دائم در حال افزایش مولفه های اصلی نظامیگری (مثل گسترش پایگاههای نظامی در اکناف جهان و شیوع جنگ های ساخت آمریکا) است. شایان توجه است که رشد ماهیت نظامیگری آمریکا دقیقا به خاطر تضعیف موقعیت متفوق آمریکا در عرصه های سیاسی و دیپلماتیک، اقتصادی و تجارتي و فرهنگی است. در سال های دهه ۱۹۹۰ وقتی که آمریکا بعد از گذراندن دوره "عقب نشینی"، "نفاقت" و "بازیابی و بهبود مجدد" به عنوان تنها ابر قدرت "بلامنازع" به صحنه جهانی بازگشت، خیلی از صاحب نظران بر آن شدند که این بازگشت "اعجاب انگیز" در تمام عرصه ها از جمله در قلمرو اقتصادی نیز اتفاق افتاده است. ولی تاریخ دهه اول قرن بیست و یکم نشان داد که

در بعضی از کشورهای اروپائی ما امروز شاهد عروج و گسترش نوع جدیدی از مکارتیسم و رواج بنیادگرایی های دینی، مذهبی و شووینیسم هستیم. دقیقا بر عکس گفتمان جاری "تینا" که تاکید می کند که گسترش "بازار آزاد" سرمایه داری منجر به شیوع دموکراسی و لاجرم به ترویج سکولاریسم و تجدد طلبی می شود، امروز بیست سال بعد از اعلام "مرگ کمونیسم" و "پایان تاریخ" و عروج تینا، ما شاهد تعمیق شکاف بین "پیرامونی ها" و "مرکزها" هستیم که ادامه و تشدیدش لاینقطع و بی پایان به نظر می رسد. در یک کلام، آنچه که در صحنه جهانی به ظهور رسیده برخلاف ادعای گفتمان مسلط "تینا" حرکت جهان به سوی استقرار یک دولت و حکومت جهانی با مدیریت سیاسی نیست بلکه ایجاد زمینه های یک "امپراطوری پر از آشوب" است. چرائی و چگونگی سیر نظام در جهت آشوب را باید در عملکرد کل نظام در سطح جهانی جستجو کرد. به نظر می رسد که درجه افزایش تمرکز سرمایه به حدی بالا رفته و اشباع شده که فراملی ها دیگر قادر نیستند حتی داخل یک بازار به بزرگی اروپا و آمریکا به گسترش خود ادامه دهند. در نتیجه ایجاد یک بازار بزرگتری به اندازه کره خاکی به یک ضرورت حیاتی برای فراملی ها تبدیل شده است. در گذشته های نه چندان دور، فراملی های اولیگوپولی (چند انحصاری) و یا مونوپولی (تک انحصاری) می توانستند در اول با مستعمره و نیمه مستعمره سازی (۱۹۴۵ - ۱۸۸۴) و سپس با کمپرادور سازی و نواستعماری (در سال های ۱۹۹۱ - ۱۹۴۵) با تمرکز بیشتر سرمایه در درون بازارهای متعدد و متعلق به نیروهای استعمارگر کهن و نوین به روند انباشت سرمایه در داخل مناطق و حوزه های نفوذ خود ادامه دهند. اما امروز به جهت اشباع و تهی شدن آن بازارها، دیگر امکان تمرکز برای اتخاذ سود کلان در قالب های گذشته از بین رفته است. در اینجا و در این مرحله از تاریخ تکامل پدیده امپریالیسم است که ما شاهد عروج آمریکای هژمونی طلب در صحنه بین المللی می شویم. نظام جهانی بر پایه یک تلاقی روزافزون بین "مرکز متحد" (پیکان سه سره امپریالیسم جمعی: آمریکا، ژاپن و "اروپای متحد") و بقیه جهان بویژه کشورهای پیرامونی در بند و "درمانده" ("جهان چهارم") بنا یافته و رشد کرده است. سیر تحول و سرنوشت این تضاد و تلاقی روزافزون در حیطه ها و گستره های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در

۳ - نهادهای بین المللی تحت کنترل پیکان سه سره امپریالیسم "جمعی" (آمریکا، ژاپن و "اروپای متحد": آلمان، فرانسه و انگلستان): این نهادها به ترتیب عبارتند از:

الف - بانک جهانی: که مروج و مبلغ "سیاست درهای باز" به سوی بازار آزاد نئولیبرالی برای فراملی ها بویژه در کشورهای توسعه نیافته پیرامونی است.

ب - صندوق بین المللی پول: عملا ژانسن امور مالی - پولی کشورهای توسعه نیافته پیرامونی است که هدفش عمدتا ترویج سیاست فلاکت بار تعدیل ساختاری اقتصادی (گسترش پروسه خصوصی سازی، ملی زدائی و کالا سازی) در آن کشورها به نفع فراملی ها است.

ج - سازمان تجارت جهانی: کلوب اقتصادی فراملی ها که هدفش اشاعه پروسه "فراملی سازی" در حیطه روابط تجاری بویژه در کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین، و خاورمیانه و آفریقا است.

۴ - سازمان نظامی ناتو: این سازمان که در آغاز "جنگ سرد" توسط کشورهای سرمایه داری (غرب) برای حفاظت این کشورها در مقابل "هجوم شوروی"، "خطر کمونیسم" و "خطر زرد" به سرکردگی آمریکا تاسیس یافت، بعد از فرو پاشی شوروی و پایان جنگ سرد و تجزیه یوگسلاوی به هفت کشور کوچک و مستقل از هم در سال های پایانی دهه ۱۹۹۰ در بیست در اختیار آمریکا قرار گرفت که جنگ های "بی پایان" خود را در سراسر جهان بویژه در خاورمیانه و آسیای مرکزی گسترش دهد. امروز ماهیت تجاوزکار و نظامیگرانه سیستم جهانی که آمریکا در رهبری آن قرار دارد، نباید تعجب انگیز باشد. سقوط شوروی و پیروزی سرمایه داری در سطح جهانی، گفتمان مسلطی را در محافل گوناگون رایج ساخت که "دموکراسی یعنی بازار آزاد" این گفتمان با تبلیغ تینا (آلترناتیو دیگری وجود ندارد) ادعا کرد که دموکراسی و بازار آزاد دو روی یک سکه و لازم و ملزوم همدیگر در تکامل جوامع هستند. هسته این گفتمان هیچ ربطی با تجارب تاریخی و تحلیل علمی وقایع و واقعیت های عینی روزگار ما و مشخصا در بیست سال گذشته (که از پایان جنگ سرد می گذرد) ندارد. اتفاقا در این مدت زمان نه تنها گسترش بازار آزاد به دموکراسی و صلح منتهی نشد، بلکه اشتعال جنگ های خانمانسوز در جهان منجر به گسترش آشوب و عقب نشینی دموکراسی گشت بطوری که حتی در خود آمریکا و

امپریالیستها عامل اصلی وجود بحران و اغتشاشات جهانی اند!



► "معجزه اقتصادی" دهه ۱۹۹۰ آمریکا فقط فقط در بخش مالی به وقوع پیوسته بود که تبعات آن بطور نمایانی در سال های ۲۰۰۶ - ۲۰۰۷ بصورت بحران های متعدد و مزمن دامنگیر نظام جهانی گشت. امروز آمریکا از نظر اقتصادی در یک موقعیت بی مزیت قرار گرفته است. در واقع کاملا بر عکس دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، در حال حاضر جهانیان تولید می کنند و آمریکا مصرف می کند. دقیقا اینجاست که نظامیگری و قدر قدرتی نظامی آمریکا همچون یک کارت و "ورق بازی" به ضرورت در زندگی و بقای نظام تبدیل می گردد که توسط آن بتواند تمام دارائی ها و ثروت ها را به آمریکا که در راس نظام و هرم "مرکز متحد" قرار گرفته، انتقال دهد. این کیست که امروزه هزینه های سر به فلک کشیده نظامی و جنگ های ساخت آمریکا را پرداخت می کند؟ هم ثروتمندان "انها" (مثل سران دولت های کمپرادور عربستان سعودی و شرکای آمریکا: ژاپن، آلمان و...) و هم "ماها" (فقرا و قربانیان نظام جهانی تقریبا در سراسر جهان حتی در کشورهای "درمانده" و فرتوتی مثل پروندی و سومالی و...) به عبارت دیگر، آمریکا از قدر قدرتی و موقعیت متفوق نظامی خود استفاده می کند که کسر بودجه خود را برآورده سازد تا روی انحطاط و فرود خود در راس نظام سرپوش بگذارد. آمریکا با توسل به عمل نظامی و جنگ و سازماندهی شرکا، "متحدین" و دوستان خود از یک سو و ایجاد ترور و ترس و هراس از "تروریسم" در دل مردم جهان بویژه بین آمریکائیان از سوی دیگر می خواهد کنترل کامل و هژمونی خود را بر منابع نفتی و گاز طبیعی نه تنها خاورمیانه بلکه حتی مهمتر کشورهای آسیای مرکزی و آسیای جنوبی (افغانستان و پاکستان) نیز اعمال سازد. ماجراجویی های نظامی و تجاوزات جنگی آمریکا در افغانستان و سپس عراق در سال های آغازین دهه ۲۰۰۰ مقدمه و تدارکاتی در جهت گسترش "جنگ های ساخت آمریکا" به پاکستان و ماورای آن در دهه ی ۲۰۱۰ می باشد. مدارک و اسناد موجود دولتی آمریکا نشان می دهند که چهارچوب این استراتژی جنگی که "هدف نهائی" آن عمدتا "تحدید چین" است، در عرض دهه ۱۹۹۰ توسط جناح های سیاسی درون هیئت حاکمه آمریکا بویژه نومحافظه کاران (که در درون ارگانهای موثر دولتی مثل وزارت دفاع و نهاد فرمانبردار رسانه های گروهی رخنه کرده و هژمونی کسب کرده بودند)،

تعبیه و بنا گشته بود. نگارنده، برخلاف بخشی از روشنفکران کشورهای جهان سوم معتقدم که جنگ های آمریکا در افغانستان و عراق و سپس گسترش آن به پاکستان و بعداً به کشورهای آسیای مرکزی و احتمالا به ایالت اویغورنشین شمال غربی چین (ایالت شین جان = ترکستان شرقی) به هیچوجه جنگ علیه اسلام، اسلام گرایی و مسلمانان نیست. این کشورها اسلامی و مسلمان نشین هستند ولی جنگ نظامی آمریکا برای احراز هژمونی نفتی در این مناطق است. آماج حمله های نظامی آمریکا در این مناطق، بن لادن، ملا عمر طالبان، مهسود و... نیست. نفت و گاز طبیعی آماج این نظامیگری هاست. آن روشنفکرانی که با ترویج و تبلیغ "سیاست های هویت فرهنگی" مردم جهان را بین "ماها" (مسلمانان) و "انها" (غربی های غیر مسلمان) تقسیم می کنند، با منحرف ساختن توجه و مسیر آگاهی یابی توده های مردم از تمرکز روی تضادهای اساسی (بین واقعیت های درون سرمایه داری واقعا موجود و چشم اندازهای سوسیالیستی) به تمرکز روی تضادهای کاذب مدتها آن ها را در درون "خانواده توهمات" (امت گرایی، سلفیسم، پنتاکاستالیسم، هندوتوا، لامانیسم و یا خاک پرستی، شووینیسم ملت گرایی، الحاق طلبی و جدائی خواهی و...) حبس کرده و بدینوسیله خود را بطور عینی در خدمت نظام جهانی سرمایه قرار می دهند. اگر آمریکا کشورهای افغانستان، عراق و اکنون پاکستان و... را آماج حملات نظامی خود قرار داده به خاطر این نیست که ساکنان آن کشورها، عرب، ترک، فارس، پشتون، پنجابی و... یا مسلمان هستند، بلکه به خاطر این است که مردمان آن کشورها (با اینکه صاحبان اصلی منابع بزرگ طبیعی و معدنی و... هستند) شدیداً "ضعیف" هستند. به عبارت دیگر "ماها" نیروهای طرفدار استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی = نیروهای چپ عام) در آن کشورها نتوانسته ایم با ایجاد یک ستاد رهبری به عنوان یک بدیل (چالشگر عینی متحد) مطرح شویم. "انها" (جی ۸ و یا جی ۳ و شرکا و دوستان نظام) به این امر واقفند. ولی دوران قدر قدرتی و ماجراجویی های نظامی آمریکا در اکناف جهان عمر طولانی نخواهد داشت. هم اکنون ما در آمریکای لاتین شاهد عروج کشور - ملت ها و رشد نهادهای منطقه ای هستیم که به طور جدی هژمونی طلبی آمریکا را به چالش می طلبند. این چالش ها در "حیاط خلوت" آمریکا باعث شده که در ۱۳ کشور آن قاره دولت های کم و بیش انقلابی و یا

متمایل به چپ سوسیالیستی (از ونزوئلا در سال ۱۹۹۹ گرفته تا السالوادور در سال ۲۰۰۹) به قدرت برسند. این در حالی است که کوبا با پنجاه سال تجربه در راس این لیست قرار دارد و در کشور هندوراس نیز کودتای سیا (و نومحافظه کاران حاکم در وزارت دفاع آمریکا) به جهت مبارزات نیروهای ضد کودتا که منجر به بی اعتباری موقعیت آمریکای اوپاما گشته، با سرنوشت نامعلوم و ناکامی روبرو گشته است. یکی از علل شکست و ناکامی آمریکای هژمونی طلب در آمریکای لاتین وجود چپ متحد به عنوان یک بدیل جدید در مقابل طرفداران بازار آزاد نئولیبرالی و پروسه های خصوصی سازی و ضد مقررات عمومی در آن کشورهاست. مثل کشورهای آمریکای لاتین، جنبش های عظیم ضد گلوبالیزاسیون سرمایه و ضد جنگ نیز بطور فزاینده ای در کشورهای اروپا و آمریکا در حال گسترش هستند. مجموع این فعل و انفعالات و تغییرات در مناطق مختلف جهان به بلند پروازی های دموکراتیزه کردن چه در سطح جامعه های ملی و منطقه ای منجمله در خاورمیانه و چه در سطح قاره ای و جهانی توان زیادی برای رویارویی های جدی با نظام جهانی سرمایه خواهد بخشید. در گستره این دگرذیسی بویژه حرکت نیروهای چپ در راه اتحاد عمل است که چالشگران دموکراتیک و توده ای ضد نظام موفق خواهند شد که خود را برای گذار دراز مدت از واقعیت های واقعا موجود سرمایه به سوسیالیسم جهانی آماده سازند.

ن.ناظمی تیرماه ۱۳۸۸



**به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات
خود را در آنها منعکس
کنید!**



عدالت خانه یا سلاح خانه؟

دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان علی نجاتی، فریدون نیکوفرو قربان علی پوراز مسئولان سندیکای شرکت نی شکر هفت تپه را به ۶ ماه حبس تعزیری و ۴ ماه حبس تعلیقی و هم چنین جلیل احمدی را به ۴ ماه حبس تعزیری و ۸ ماه حبس تعلیقی، به خاطر اعتراض به تجاوز کارفرما به حقوق اولیه ی کارگران و از جمله اعتراض به عدم پرداخت مزدهای معوقه در سال ۱۳۸۶، محکوم کرد. اینان نماینده ی هزاران کارگر بودند که در اعتراض علیه بی حقوقی شان پیاخاستند و علاوه بر تمامی تهدیدها و سرکوب گریهای رژیم در جلوگیری از ایجاد سندیکای مستقل کارگران شرکت نی شکر هفت تپه، این سندیکا را تشکیل دادند و به همین علت نیز هیئت مدیره ی سندیکا پیوسته طی دو سال اخیر به طور ویژه ای مورد قهر و غضب رژیم استبدادی اسلامی حاکم و از جمله بازداشت و زندان و اخراج از کار قرار گرفته است.

هم چنین طبق خبر نامه دانش جوئی امیرکبیر، دوشنبه هفته پیش، دادگاه ۱۰ نفر از دانش جویان دانش گاه مازندران که پس از حوادث خردادماه بازداشت شده بودند، در شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی انقلاب در بابلس برگزار گردید. از هنرهای این بی دادگاه اسلامی یکی بود که برای نیمه از این دانش جویان هیچ احضاریه ای برای حضور در دادگاه ارسال نشده و دادگاه بدون حضور دادستان تشکیل شد. هنر دیگری که به کاررفت این بود که گرچه اتهام این دانش جویان در ابتدا "اخلال در نظم عمومی" ذکر شده بود، اما در دادگاه این اتهام به اتهام "برگزاری تجمع غیرقانونی" تغییر یافت. به علاوه، نماینده ی وزارت اطلاعات که نقش شاکلی خصوصی پرورنده را ایفا می کرد به جای دادستان عمل کرده و در خود دادگاه دانش جویان را مورد تهدید قرار می داد که حق دفاع از خود را نداشته باشند. اما دانش جویان از شکنجه یک نظامی با درجه ی سروان اطلاعاتی در اداره ی آگاهی بابلس صحبت کردند که آنها را لخت کرده و تهدید به تجاوز جنسی نموده بود.

از این قبیل سرکوب گریها و تشکیل "دادگاههای" عهد دقیانوسی روزی نیست که گزارشی نشود. امری که نشان دهنده ی آن است که در دهه ی اول قرن ۲۱ ام، تبدیل عدالت خانه به سلاح خانه و تنزل انسانها به حد حیوانات محکوم به مرگ، در دادگاههای سلاح خانه ای در ایران امری عادی و

روزمره شده است. چرا که تکلیف زندانی از قبل معلوم شده و باید به هر ترتیبی که شده محکوم گردد.

حزب رنجبران ایران با ابراز نفرت از عمل کرد بی دادگاههای اسلامی نسبت به کارگران و زحمت کشان، به حاکمان هشدار می دهد که هر اندازه بیشتر در سرکوب انسانهای آزاده و سربلند و مبارز پافشاری کنند، قبر خود را زودتر می کنند و در فردا روزی که بساط ظلم و ستم شان بادستهای پرتوان کارگران و زحمت کشان فروریخته شد، در دادگاههای عدل توده های تحت استثمار و ستم باید جواب پس بدهند و آن روز هم چندان دور نیست.

سالوسی حاکمان همین بس که روزی که اینان قصد رسیدن به قدرت را داشتند عوام فریبانه شعار "حاکمیت با کفر پابرجا می ماند اما نه با ظلم" را ورد زبان کرده بودند و حتا عدل را یکی از اصول دین در مذهب شیعه معرفی کرده و می کنند، تا مردم را به دنبال خودبکشاند. اما آن چه که در عمل اتفاق افتاد توسل آنان به زورگوئی و تشکیل بی دادگاههای اسلامی بود که از فردای انقلاب با محکوم کردن انسانها به مرگ و زندان شروع شد و تلاش کردند تا مردم را وادار به سکوت و تمکین نمایند. پس این منافع کورطیقاتی در جامعه ی سرمایه داری است که حرف اول را در اس قدرت می زند - اعم از این که رژیم در شکل سلطنتی، جمهوری و یا جمهوری اسلامی و غیره خود را بر جامعه تحمیل کرده باشد - و به خاطر تامین آن منافع است که باید شلاق بی عدالتی بر جسم و تن انسانهای آزادی خواه و عدالت پرور فرود آید و نه ادعاهای قلابی از بالای منابر که هدفی جز به خواب توهم کردن مردم ندارند!!!

- محکومیت کارگران و دانش جویان را به زندان شدیداً محکوم می کنیم!

- برای آزادی بی قید و شرط کلیه ی زندانیان سیاسی متحدا مبارزه کنیم!

- شکنجه گران را در هر لباس و مقامی که هستند شناسایی و افشا کنیم!

- جدائی دین از دولت و از موسسات آموزشی، خواستی حق طلبانه است!

- برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی حامی سرمایه داران و استقرار سوسیالیسم پیاخیزیم!

حزب رنجبران ایران

- ۲۸ مهر ۱۳۸۸

به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

سایت آینه روز

www.ayenehrooz.de

سایت خبرنامه کارگری

www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین

www.ranjbaran.org/01

rajbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر

<http://www.yudu.com/>

[library/16050/Ayeneh-](http://library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library)

Rooz-s-Library

از هردری سخنی

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

واگذاری دلار - رابرت فیسک - ۶ اکتبر ۲۰۰۹

دریک عمیق ترین تغییر مالی در تاریخ اخیر خاورمیانه، کشورهای عربی هم راه با چین، روسیه، ژاپون و فرانسه مشغول طرح ریزی پایان دادن به تجارت نفت با دلار به نفع سیدی از ارزها از جمله بین ژاپون، یوان چین، یورو، طلا و ارز جدیدی متعلق به



کشورهای شورای هم کاری کشورهای خلیج و از جمله عربستان سعودی، ابوظبی، کویت و قطر، می باشند.

دیدارهای مخفیانه ای توسط وزیرای دارایی و بانکهای مرکزی در روسیه، چین، ژاپون و برزیل برای تهیه ی طرحی صورت گرفته است که بدان معناست که قیمت گذاری نفت دیگر با دلار صورت نگیرد.

طرحها هم توسط روزنامه های ایندپندنت و هم خلیج عربی و منابع بانکی چین در هونگ کونگ مورد تایید قرار گرفته که شاید دلیل بالارفتن قیمت طلا به طور ناگهانی می باشد، در عین حال گذار از بازار دلار را در ۹ سال آینده نشان می دهد.

آمریکائیه که از برگزاری این اجلاس خبردارند - بدون این که هنوز جزئیات مذاکرات را بدانند - مطمئنا علیه این دسته بندی و از جمله علیه ژاپون و کشورهای عربی خلیج که از متحدان آمریکا هستند، به جدال برخوانند. سون بیگان فرستاده سابق چین به خاورمیانه هشدار داد که این امر خطر اختلاف بین چین و آمریکا را در مورد نفوذ این دو کشور در مسئله نفت خاورمیانه، افزایش خواهد داد: "نزاع و برخوردهای دوجانبه اجتناب ناپذیرند." وی در مصاحبه با مجله آسیا و آفریقا گفت: "ما حاضریم به تحمل بیشتر خصومت ورزی در خاورمیانه در مورد منافع مان در رابطه با انرژی و امنیت نیستیم."

این صحبت طنین یک پیش گوئی خطرناک جنگ اقتصادی در پیش را بین آمریکا و چین در مورد نفت خاورمیانه را دارد که می تواند درگیریهای منطقه را به سطح نبرد برای برتری قدرت بزرگتر برساند. چین مصرف نفت بیشتری نسبت به آمریکا دارد چون که رشدش هم راه با بازدهی موثر انرژی نیست. بر اساس منابع بانکی چین، این واگذاری ارز احتمالا به طلا خواهد بود. ارزیابی می شود که ارز ابوظبی، عربستان سعودی، کویت و قطر حدود ۲۱۰۰ میلیارد دلار باشد... برزیل و هندوستان هنوز ترجیح می دهند خرید نفت را با دلار انجام دهند.

چین ۶۰٪ مصرف نفت خود را از خاورمیانه و روسیه وارد می کند. چین قرارداد تولید نفت در عراق را به دست آورده بود - که تا امسال توسط آمریکا مسدود مانده بود - و از سال ۲۰۰۸ قرارداد بیلیون ۸ میلیارد دلار با ایران در مورد بالابردن ظرفیت تصفیه نفت و تولید گاز را بسته است. چین با سودان قرارداد نفتی دارد (که جای آمریکا را گرفته است) و با لیبی نیز بر سر بستن قرارداد نفت بر اساس بیع متقابل مذاکره می کند.

به علاوه صادرات چین به هر کشور خاورمیانه کم تر از ۱۰٪ کل واردات آنها

نیست... با رشد توانائی مالی چین، رئیس بانک مرکزی اروپا ژان کلود تریشه از یکن درخواست کرد تا بگذارد یوان در برابر دلار ضعیف ارزشش بالابرد و وابسته گی سیاست پولی چین به آمریکا کم تر گردد تا توازونی در سطح جهانی به وجود آمده و فشار بر روی نورو کم تر بشود....

چینیها معتقدند که آمریکائیه انگلیسیان را متقاعد کرده اند که خود را خارج از حیطه نورو قرار دهند تا مانع شوند که عبور از دلار سریعتر صورت گیرد. منابع بانکی چین می گویند اوضاع به قدری جلورفته که دیگر نمی توان آن را مانع شد. یک دلال برجسته هونگ کونگ به روزنامه ایندپندنت می گوید: "روسها نیز احتمالا می خواهند روبل را در سبد ارزها قرار دهند"، "انگلیسیها در موضع وسط قرار گرفته اند و به سوی نورو خواهند آمد. آنها انتخاب دیگری ندارند و نخواهند توانست دلار را به کار بگیرند"...

ایران در ماه گذشته اعلام کرد که ذخیره ی ارز خارجی اش منبعد به نورو خواهد بود تا به دلار. بانکدارهای فوق الذکر یادآوری می کنند که بعدا از تصمیم صدام به فروش نفت به نورو بود که آمریکا و انگلیس به عراق حمله کردند

www.independent.co.uk/news/business.

* * *

جزئیات یونیسف در مورد سوء استفاده ی شدید جنسی

از کودکان در کشورهای ثروتمند -

آژانس خیری فرانسه - ۶ اکتبر ۲۰۰۹ : حدود ۵٪ پسران و ۱۰٪ دختران در کشورهای ثروتمند از تجاوز جنسی شدید در دوران کودکی رنج می برند.

گزارش یونیسف در مورد حمایت از کودکان به نقل از بررسی مجله پزشکی لانست اضافه می کند: حدود ۳ برابر این درصدها در رابطه با نوعی تجاوز جنسی مزبور به کشورهای صنعتی می شود....

از هر ۱۰ بچه یک بچه مورد بی توجهی و تجاوز روانی و در ۸۰٪ موارد توسط والدین و یا پرستاران قرار می گیرد...

یونیسف هشدار می دهد که در حالی که سوءاستفاده فیزیکی و جنسی از بچه ها در سالهای اخیر افزایش یافته است، به آزار داده شده ها به علت اهمال و یا بد رفتاری احساسی، توجه کافی نشده و پیشرفت در بهبود وضعیت کودکان "بسیار آرام" پیش می رود.

والدینی که سوء رفتار با کودکان شان داشته اند دچار مشکلات روانی، الکل، موادمخدر و فقر شده و به خصوص اگر که در دوران کودکی خود نیز مورد آزار بوده اند....

گزارش هم چنین روشن می کند که ۱۵۰ میلیون کودک بین ۵ تا ۱۴ سال مجبور به کار هستند که ناشی از فقر می باشد.

بیش از نیمی از کودکانی که تحت نظر قرار گرفته اند در سراسر جهان دادگاهی نشده اند.

درک ابعاد تجاوز به حقوق کودکان، گام اول برای ایجاد محیطی است که در آن کودکان محافظت شوند و فرصت دست یافتن به توانائی کامل شان را بیابند.

www.theaustralian.news.com.au/story

این گزارش رسمی سازمان ملل در مورد کودکان نشان از بُعد فاجعه دارد و تنها نام گذاری روزی در سال برای کودکان حلال مشکلات نیست. ناوقتی که استثمار و ستم سرمایه داری موجود باشد، کودکان نیز حقوق انسانی خود را به دست نخواهند آورد.

* * *

خاورمیانه به سوی هشتمین جنگ پیش می رود؟

دکتر سلیم نضال - ۲۹/۹/۲۰۰۹

نتیجه ای را که فرستاده آمریکا - جورج میچل - به خاورمیانه گرفت، برای ناظران عربی غیرمنتظره نبود. به نظر کلوفیس مکسود، متفکر عرب، خواست واقعی نتائیا هو بلو که کردن صلح است و نه جلوگیری از اسکان یابیها. عدم قبول این امر حتا به طور موقت که نتائیا هو پیوسته از آن دفاع کرده است به معنای آن است که اسرائیل سیاست دزدی سرزمینهای فلسطینی را به منظور خانه سازی بیشتر برای یهودیان در سرزمینی که قرار است دولت فلسطین در آن تشکیل شود، ادامه خواهد داد. این در تناقض با خواست جامعه ی بین المللی قرار دارد که خواستار تشکیل کشور فلسطین و صلح است.

اما، مسئله فلسطین بسیار بغرنج تر از مسئله خانه سازی است که تنها بخشی از مسئله می باشد. اگر ما همین موضوع را به مثابه هواسنجی در نظر بگیریم تا قصد اسرائیل را در ادغام اسرائیل در منطقه بادیدگر کشورها ملاحظه کنیم، نتیجه گیری کاملا روشن می گردد. اسرائیل همانند هر کشور راسیستی و فاشیستی بدون سرکوب گری و دزدی سرزمینهای مادری دیگران و در نتیجه بدون جنگ نمی تواند زنده بماند. در تحلیل نهائی شیره ی مسئله ی فلسطین جای گزینی سرزمین مادری فلسطینیان به دست کسانی با دیدگاه راسیستی و جانی است که افرادی را از تمامی جهان به اسرائیل می آورند که تنها وجه مشترک آنها یهودی بودن است. آن چه که مردم جهان شاهدند، فقدان دیدی قابل قبولی در درگیری موجود است که علامت بهبود سیاسی را در امر اسکان دهی نشان می دهد.





مسئله ای که امروز مطرح است این است که آمریکا در قبال عدم پذیرش اسرائیل از نقشه های صلح اش، چه خواهد کرد. آیا اوپاما متوجه خواهد شد که حمایت از یک کشور نژادپرست به تمامی علیه منافع آمریکا و وجهه اش در جهان است که به سختی صدمه دیده است؟ آیا اوپاما فشار بیشتری را روی اسرائیل خواهد گذاشت تا با نقشه های صلح هم راهی کند؟

بسیاری از محافل سیاسی عرب نگرانند که آمریکا ناتوان از گذاشتن فشار روی اسرائیل در مورد خانه سازی طی یک سال اخیر، فشار را بر عربها بگذارد تا بیشتر کوتاه بیایند تا این که مناسباتشان را با دولت نژادپرست اسرائیل به حال عادی در آورند. دیداری که در این هفته در نیویورک بین اوپاما، عباس و نتانیاو صورت گرفت، به نفع نتانیاو تمام شد که می تواند بگوید که تمامی پیشنهادات آمریکا را رد کرد.

دولتهای عرب می گویند که آنها پیشنهادات مشخص داده اند و توپ بازی اکنون در زمین اسرائیل است. اجلاس سران عرب در بیروت در سال ۲۰۰۲ که اسرائیل تصمیمات آن را به تمامی نفی کرد، پیشنهاد برقراری مناسبات دیپلماتیک را به شرط عقب نشینی اسرائیل از تمامی ساحل غربی رود اردن مطرح ساخت. به همین علت محافل سیاسی عرب از پیشنهاد اوپاما به برخی از کشورهای عربی در شمال آفریقا و در منطقه ی خلیج در "برقراری مناسبات" با اسرائیل در مقابل عدم خانه سازی اسرائیل بیش از ۳۰۰۰ دستگاه در سرزمین اشغالی فلسطین را نگران کننده می دانند... اوپاما در سخنرانی اش در سازمان ملل گفت: آیا فلسطینیان نیاز به کسی دارند که آنها را علیه اسرائیل برانگیزد، وقتی که با چشم خود می بینند که اسرائیل چه گونه زنده گی روزانه ی آنها را به جهنم تبدیل می کند؟ اوپاما می خواهد که فلسطینیان به ساز اسرائیل برقصند زمانی که صهیونیستها سرزمین آنان را می دزدند و روزانه آنها را در ۶۰۰ نقطه بازرسی مورد تحقیر قرار می دهند که هیچ کدام از محلهای بازرسی از نظر امنیتی معنایی ندارند و تنها برای تحقیر فلسطینیان و وادار ساختن آنان به ترک خواست آزادی شان بوجود آمده اند؟

صحبت تاریخی رهبرایی در سازمان ملل سوالات جدی ای را در رابطه با نقش سازمان ملل نسبت به چندین پرونده ی جهان سومی مطرح ساخت. فلسطین یکی از آنها ست. بسیاری از ناظران این سخنرانی را اعتراض روشن اعراب به ناتوانی سازمان ملل در جلوگیری از بیش از ۶۵ جنگ و ناتوانی در استقرار صلح در فلسطین می دانند. قذافی گفت سازمان ملل برای تمامی

جهانیان کار نمی کند. کشورهای قدرتمند هر چه دلشان بخواهد می کنند و هیچ کسی آنها را زیر علامت سوال نمی برد. در حالی که سازمان ملل در مورد کشورهای کوچک قویا عمل می کند. مسئله فلسطین قاطع ترین نمونه است: اسرائیل اشغال می کند، می کشد و سرزمین فلسطین را تحت حمایت وتوی آمریکا می دزدد... و اشغال گران فلسطین حاضر به هیچ گونه تغییر رای نیستند.

دولت نژادپرست اسرائیل گاه و بی گاه تاکتیکهایش را عوض می کند ولی استراتژی اش پیوسته ثابت مانده است. آنها تا آن چا که بتوانند تکه تکه سرزمین فلسطین را با توسل به وحشت آفرینی که مناسب ترین روش برای دولت نژادپرست صهیونیستی است، خواهند دزدید...

از دیدگاه بسیاری از ناظران عرب شکست طرح آمریکا منطقه را دیر یا زود وارد جنگی قابل فهم خواهد کرد که نتیجه ی منطقی سیاست تهاجمی صهیونیستی می باشد. آیا ما وارد دوره ی هشتمین جنگ اعراب - اسرائیل می شویم. گفتن این مشکل است. اما آن چه که مطمئنا مطرح است فقدان فشار جدی روی اسرائیل جو نا امیدانه و ستیزه گر ایانه ای را به وجود می آورد که دیر یا زود زمینه را برای هشتمین جنگ فراهم می کند که می تواند بسیار ویران گری باشد.

www.palestinethinktank.

۲۹/۰۹/CO۲۰۰۹

* * *

جنگ آمریکا در پاکستان

روزنامه ملت - ۲۹/۰۹/۲۰۰۹

نقشه ی آمریکا در ایجاد عدم ثبات در پاکستان حتا برای کورترین پاکستانیها هر روز روشن تر می شود. از آن جا که آمریکا در افغانستان گیر کرده است، در جست و جوی بیرون بردن مرکز ثقل "جنگ علیه ترور" از افغانستان به پاکستان است. در ابتدا چنین فرض می شد که این جابه جایی محدود به نیروهای مسلح طالبان خواهد ماند. اما اکنون واضح شده است که آمریکا می خواهد تمامی پاکستان را در جنگی غیرمتقارن وارد معرکه کند تا مردم را در مقابل دولت و به ویژه نیروهای مسلح قرار دهد. گزارشات در مورد بمباران کوئتا پای تخت بلوچستان بوسیله ی یک هواپیمای جنگی ارتش آمریکا به احتمال زیاد درستند. چراکه آمریکا حتا یک حرف خشک و خالی در رابطه با این امر نزد مقامات رسمی پاکستان بر این عقیده اند که آمریکا در بلوچستان به حرکات نظامی آرام و وزوز زنبوری ادامه خواهد داد. به خصوص با توجه به موضع کنونی استان دار منطقه که متمایل به آمریکا و تسلیم شدن در برابر خواسته های آن است، تعجب نخواهد

بود که به زودی شاهد این قبیل حملات آمریکا باشیم.

اما، چنین وضعیتی برای پاکستان، باتوجه به عدم ثبات موجود در بلوچستان و عدم اعتماد مردم بلوچ به دولت فدرال حالتی کشنده دارد... تا چه اندازه ای نظامیان ما حاضر به تسلیم به خواست آمریکا در زیر علامت سوال بردن حاکمیت کشور هستند؟ به هر حال، این حرکات نبوری زمینه را برای تجزیه طلبان بلوچ فراهم می سازد تا به هدفشان برسند و آمریکا می تواند سیاست ایجاد بلوچستان بزرگترش را از طریق جدا سازی بلوچستان از ایران و پاکستان به عمل در آورد... هر چند که دولت ایران برخلاف دولت پاکستان حاضر به صحنه گذاری به طرح آمریکا نمی باشد.

www.nation.com.pk/news

* * *

جنگ علیه آزادی اندیشه

پیتر جمبرلن - ۲۶/۰۹/۲۰۰۹

جنگ علیه مغزها سطوح سیاه مختلفی دارد که جمله گی در صدد پنهان ساختن حقایقی هستند که توسط دولت پلیسی سانسور نشده اند و آنها را با "روایت رسمی" از حوادث، جای گزین می سازند. دولت / کورپوراتها رسانه ها را در کنترل دارند و اطلاعاتی به ما می دهند که ماباید آن گونه فکر کنیم. در حالی که انواع اجبار، ارتشاء و تهدید به کار گرفته می شود تا نظرات دولتها تقویت شوند و مردم را وادارند که این نظرات را به عنوان نظرات خودی بپذیرند.

هر اعتراض سیاسی که قصد باز کردن چشم مردم جهان را داشته باشد در مورد نظراتی که غیر واقعی بوده و دانما ما را در خود غرق می سازند، تاکتیک دولت پلیسی را در خاموش نگه داشتن بیش از پیش اکثریت مردم، برملا می کند. بدین ترتیب هیئت حاکمه متحدا از این تاکتیک استفاده می کند تا وانمود سازد که بیان این حقایق، جنگی علیه توده های مردم آمریکا است و خطرناک و کشنده می باشند. علاوه بر گلوله های پلاستیکی و نارنجکهای گاز اشک آور، دولت پلیسی سلاحهای صوتی برای متفرق کردن تظاهرکننده گان در اعتراضات اخیر علیه اجلاس جی ۲۰ در پیتسبورگ وارد میدان نمود... در هندوراس سلاحهای الکترومغناطیسی توسط ارتش هندوراس علیه رئیس جمهور زلایا که در سفارت برزیل پناه گرفته است مورد استفاده قرار گرفت.

در عراق اشعه های دردآور به کار گرفته می شوند که بنا به گفته ی یک شاهدعینی می تواند گوشت انسان و حتا ماشین آلات بزرگ را ذوب کند....

تمام این سلاحها توسط مجتمع صنایع



نظامی ساخته شده اند تا انبوه جمعیت را کنترل کنند. این هنوز همه ی قضایا نیست. سلاحهای الکترو مغناطیسی جدیدی مخفیانه ساخته شده اند که می توانند در ابعاد وسیعتر و حتا به نیمی از جهان برسند. خطرچنین سلاحهایی به اندازه ای است که حتا اتحادیه ی اروپا خواسته است تا این سلاحها تحت کنترل واقع شوند. در اکتبر ۲۰۰۰، دنیس جی. کوسینیچ نماینده کنگره، لایحه ای به مجلس نماینده گی برد تا هرگونه پایگاه در فضا که مجهز به چنین سلاحهایی باشد غدن گردد....

جنگ حکومت علیه توده های مردم همانند جنگ منظم سازمان دهی شده است... نظامی شدن نیروهای پلیس آمریکا و مجهز شدن شان به تکنیک های سطح پائینی جنگ، آماده گی برای جنگ از جمله "علیه تروریسم" و ایجاد وحشت از آن جمله اند تا حتا قبل از شروع هر جنبش، باعث پائین آوردن روحیه ی مقاومت گردند...

رسانه های کنترل شده توسط دولت مدعی اند که در رابطه با جنگ اطلاعات ندارند، اما آنها بدون وقفه کار می کنند تا به مردم بقبولانند که آمریکا در معرض جنگ علیه اش قرار دارد... سینما، شوهای تلویزیونی، کتابها و هرگونه روشهای ممکن ارتباطی با توده ها به کار گرفته می شوند تا استفاده ی جنایت کارانه ی تکنیکی را در جنگ علیه مردم غیرنظامی مخدوش سازند.

جنگ علیه هر مغز و فکر آزاد ادامه می یابد. کلیه ی اندیشه ها باید در چارچوب ارزیابی پذیرفته شده توسط دولت قرار بگیرند. دید این است که هرگونه اندیشه ی غیر قابل قبول را با کذب قابل قبول تحت بهانه ی دیدی با پایگاه واقعی جای گزین کنند....

مقاومت در برابر دولت کاملا - با قدرت چیزی است که مانع ایجاد دیکتاتوری جهانی می شود. برنامه های مختلفی در حال تلاش برای تحقق چنین نظمی در جهان هستند. تحقق کامل این طرحها به کشتار وسیع در سطح جهانی منجر خواهد شد که بسیاری از حیوانات و انواع گیاهان را نابود خواهد کرد و هم راه آن یک میلیارد انسان. سکوت در برابر چنین برنامه های ضد بشری تسلیم به مرگ در ابعاد عظیم می باشد.

Peter.chamberlin@naharnet.com

* * *

سربازان در عراق خواستار معاینه پزشکی شده اند

نیروهای معاینه شده به دلیل شیمیایی در معرض دچار شدن به سرطان قرار گرفته اند

آوسویند پرس - ۱۶ اکتبر ۲۰۰۹

واشنگتون - ۶ سال بعد از آغاز جنگ، ۱۲۰۰

سرباز آمریکائی در عراق در معرض ماده ای شیمیایی که سرطان زا است قرار گرفته اند. بخش مربوط به مسائل سربازان قدیمی آنها را تشویق به انجام آزمایش کرده است... در بین اینان ۶۰۰ نفر وابسته به گاردملی اولی قرار دارند که از اهالی ویرجینیای غربی، اورگان، کارولینای جنوبی و ایندیانا می باشند. اریک شینسکی دبیر نهاد مسائل سربازان قدیمی به دورگان طی نامه ای در ۸ اکتبر این موضوع را نوشت که اینان علاوه بر معاینه پزشکی باید هر ۵ سال یک بار از قفسه ی سینه شان عکس برداری کنند.

www.uruknet.info?p=۵۹۰۰۰

* * *

هم اینک عراق

آلوده ترین کشور جهان است.

جنگ عراق عامل مرگهای ناشی از

سرطان می باشد.

اخبار IRIN - بغداد ۱۴ اکتبر ۲۰۰۹

در اواخر دهه ی ۱۹۹۰، منال صابر عبدالله از اهالی بصره معاینه شد که دچار سرطان ششها شده است و به علت آن احتمالا در سال ۲۰۰۴ فوت خواهد کرد.

شوهر این خانم حسن نجیم غنیم گفت "سرطان وی عجیب بود چون که هیچ یک از افراد فامیل اش قبلا دچار سرطان نشده بودند و وی از سلامتی برخوردار بود و عادات مضر برای سلامتی نیز نداشت. هیچ پزشکی نتوانست علت دچار شدن وی به سرطان را بیابد. اما اکثر اعتقادات بر این است که وی به دلیل هوای آلوده و زمین و آب آلوده دچار سرطان شده است..."

نرمین عثمان وزیر محیط زیست عراق در صحبت با ایرین می گوید "عراق با تعدادی از مسائل محیط زیستی روبه رو است. یکی از آنها آب و هوا و زمین آلوده است به دلیل خارج شدن آلوده گی از خودروها، ژنراتورها در محل های پر جمعیت، استفاده ی نابه جا از کودهای شیمیایی، اورانیوم غنی شده در بقایای بمبهای ریخته شده در زمان جنگ."

او می گوید که وزارت خانه اش بررسی کرده که کامیونهای نظامی و تانکهای خراب شده در زمان جنگ های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۳ آلوده به اورانیوم می باشند و هیچ تصمیمی در رابطه با آنها هنوز اتخاذ نشده است...

نیروهای تحت فرمان آمریکا و متحدین اش از اورانیوم غنی شده ضعیف در دیواره های تانکها در دو جنگ ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ به قصد ممانعت از نفوذ موشکها استفاده کردند...

وزارت دفاع آمریکا انکار می کند که اورانیوم تضعیف شده خطر آفرین است. اما بررسی سلامتی سربازانی که در جوار این تانکها بوده و دچار مرض با مبداء "نامشخص" شده اند،

نشان می دهد که سلامتی شان به خطر افتاده است. این را ویلیام وینکنور معاون دبیر دفاعی در مورد مسائل سلامتی بیان داشته است.

یک قاضی انگلیسی در سپتامبر ۲۰۰۹ می گوید که اورانیوم تضعیف شده در جنگ خلیج در ۱۹۹۱ به احتمال زیاد عامل سرطان روده بزرگ در سرباز انگلیسی ایستوارت دیسون در ژوئن ۲۰۰۸ بوده است..

در سال ۲۰۰۵، گزارش سازمان ملل در مورد زیست محیطی ۳۱۱ محل آلوده به اورانیوم تضعیف شده را پیدا کرده که از بین بردن آلوده گی آنها می تواند سالها طول بکشد. اما از جانب وزارت بهداشت هیچ آماری در مورد آلوده شده گان به سرطان داده نشده است...

این گزارش هم چنین نشان می دهد که میزان اورانیوم در سرزمین بصره از ۶۰ - ۷۰ بکرل در هر کیلوگرم خاک قبل از سال ۱۹۹۱ به ۱۰۰۰۰ بکرل در هر کیلوگرم در سال ۲۰۰۹ رسیده است. حتا در مناطقی که ابزار جنگی باقی مانده میزان اورانیوم به ۳۶۲۰۵ بکرل در هر کیلوگرم می رسد...

www.uruknet.info?p=۵۸۹۰۶



زنده باد هم پسته گی... بقیه از صفحه آخر

ما درخواست می کنیم که نامه اعتراضی به آدرسهای زیر فرستاده شود:

۱- دادگاه عالی اوکراین

supercourt@scourt.pov.ua

۲- دادستان کل اوکراین

Kiev, 13-15 ul.Riynitskaza

Ukraine 01001

۳- مقامات دولتی محلی لوگانسک

guberator@loga.gov.ua

لطفا پیام خود را به آدرس زیر ارسال کنید:

rabochkom@ua.fm

شورای هماهنگی جنبش کارگری اوکراین

http://proletar.org.ua

پیام زیر از طرف حزب رنجبران ایران به

آدرسهای فوق ارسال شد:

با سلام!

نپرداختن مزد کارگران کارخانه یانوسکایا و تهدید آنها به سرکوب در صورت دست زدن به اعتراض و اعتصاب، زیر پا گذاشتن اصول ابتدائی حقوق بشر بوده و روش برده دارانه در برخورد به انسانها می باشد.

ما در ایران با چنین رفتارهایی از جانب



و پیشرو بودند. پس از کسب قدرت حاکمه، بورژوازی به تدریج معیارهای لیبرالی را کنار گذاشت و هرچه بیشتر به سمت انحصارگری و هژمونی طلبی روی آورد و دیگر خاصیت دموکراتیک خود را به تمامی از دست داد.

اکنون در عصر امپریالیسم و به ویژه در فاز امپریالیسم فراملی ها که انحصارات فراملی امپریالیستی برای بلعیدن تمام جهان دست به تهاجم زده و فقر و فلاکت نئولیبرالیستی را بر بیش از نیمی از مردم جهان تحمیل نموده و بشریت را به مرز بربریت رسانده اند، بورژوازی کشورهای پیرامونی در شرایط ضعف جنبش کارگری اساسا در مقابل امپریالیستها سرتسلیم فرود آورده و آن جایی هم که تاحدی در تضاد با امپریالیسم قرار می گیرند یا به ایدئولوژیهای ارتجاعی ای نظیر مذهب و یا ناسیونالیسم پناه می برند و از روحیه ی بورژوازی انقلابی زمان انقلابات بورژوا - دموکراتیک تهی می باشند. بهترین بورژوا - لیبرالها موضعی سوسیال دموکراتیک اتخاذ می کنند و در نهایت جناح "چپ" سرمایه داری را در عصر امپریالیسم نماینده گی می کنند. افرادی نظیر داریوش همایون جزو مدافعین آن بخش از بورژوازی هستند که به تمامی وابسته به غرب امپریالیستی می باشند و لذا همان طور که شما هم اشاره داشتید مرتجع اند و قصد مقاله نیز این نبوده که آنها را به عنوان بورژوا - لیبرال در مفهوم کلاسیک آن معرفی نماید. به همین علت هم کلمه نئو و یا جدید به خصوصیت آنها اضافه شده تا نشان دهد که اینان چه سمتگیری دارند. همین امر که آقای همایون در صورت ضرور متوسل به حفظ جمهوری اسلامی می شود که در مقاله ذکر شده است، شاهدی است بر ارتجاعی بودن وی که یا با احساس خطر از جانب چپ و یا در اندیشه های پان ایرانیسمی، فرصت طلبانه دست به ارتجاع اسلامی حاکم می دهد و لذا در مورد ماهیت ارتجاعی وی هیچ گونه توهمی نباید داشت.

شخصیتهای فوق را هم که به عنوان بورژوا لیبرال نام بردید ضرورتا بایک معیار نمی توان سنجید. در کل می توان گفت که اینان افراد دموکراتی هستند که ضرورتا مدافع انحصارات مالی و نظام امپریالیستی نیستند و مخالف تجاوزگری و انحصارطلبی امپریالیسم می باشند و ضرورتا هم از مواضع بورژوازی لیبرال قرون ۱۸ و ۱۹ دفاع نمی نمایند. برخی هم مدافع نظرات افشار پائین جامعه معروف به طبقه متوسط و پائین جامعه حتما

آن به کل بشریت و طبیعت زده شده است از یک سو و تلاشهای مکارانه و سرسختانه ی کشورهای امپریالیستی در سلطه یابی بر جهان از طریق به کارگیری روشهای وحشیانه از سوی دیگر نشان می دهد که کارگران و توده ها و ملل تحت ستم جهان باید برای از میان برداشتن این نظام میرنده، اقدامی شایسته به عمل آورند. همان طور که رفیق مائو می گوید: "هیچ پدیده ی ارتجاعی به خودی خود نابود نمی شود، چنانچه زده نشود". این بدان معناست که ما باید برای انجام چنین سرنگونی مرتجعین آماده شویم.

تازمانی که پیشروان پرولتاریا در تفرقه به سر بیرند، توده ی کارگران و زحمت کشان نیز سازمان نیافته باقی خواهند ماند و یا طعمه ی سازمانهای رفرمیستی خواهند شد. طی بیش از ۱۰۰ سال گذشته جنبش کارگری صدمات زیادی را ناشی از رفرمیست شدن اتحادیه های کارگری تجربه کرده است. وحدت انقلابی کمونیستها در هر کشور، در هر منطقه جغرافیایی، در هر قاره و در تمامی جهان و شرکت آنها در مبارزات کارگران و هدایت این مبارزات علیه نظام سرمایه داری و برای تحقق سوسیالیسم، اولین گام در این جاده طولانی پرافتخار می باشد.

مرگ برامپریالیسم و کلیه ی مرتجعین جهان!

کمونیستهای جهان زیر پرچم کمونیسم علمی متحدشوید و رویزیونیسم، فراکسیونیسیم، آتارشیسیسم و دگماتیسم را طرد کنید!
کارگران همه ی کشورها متحدشوید!
زنده باد سوسیالیسم و کمونیسم، تنها نظام عادلانه بشریت در راه رهائی از استثمار و ستم و از خودبیگانه گی!
موفق باد دومین کنگره حزب تان!
۸ اکتبر ۲۰۰۹



از نامه های رسیده. بقیه از صفحه آخر رفیق گرامی سلام. باتشکر از انتقادی که کرده اید، اگر توجه داشته باشید در مقاله فوق از افرادی نظیر داریوش همایون به عنوان بورژوا - لیبرالهای جدید نام برده ایم و نه بورژوا - لیبرالها. بورژوازی در تاریخ مبارزات طبقاتی اش علیه فئودالیسم، لیبرالیسم را پرچم خود ساخت و مقولاتی را که در حیطه ی دموکراسی اعم از سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی مطرح نمود، در مقایسه با نرمهای فئودالی موجود مترقی

سرمایه داران، پلیس و دستگاه قضائی در رابطه با کارگران کاملا آشنا هستیم.

ماز مبارزات کارگران کارخانه یانوسکایا در دفاع از حقوق خود پشتیبانی کرده و صدای اعتراض خود را علیه هرگونه سرکوب کارگران آن کارخانه و رهبران شان اعلام می داریم و امیدواریم که دادگاه عالی اوکراین به دفاع از حقوق کارگران که محترم ترین شهروندان اوکراین هستند، برخیزد.

با احترام - حزب رنجبران ایران -

۲۰۰۹/۹/۲۱

جواب زیر را از رفقای کارگراوکراین دریافت داشتیم:
رفقای عزیز!

ما از اعلام پشتیبانی شما بسیار متشکریم و نامه شما را به کارگران کارخانه یانوسکایا ارائه نمودیم که از این هم بسته گی شما با گرمی تشکر کردند. شما را در جریان تصمیمات دادگاه در ۹ اکتبر قرار خواهیم داد. قاضی دادگاه انتظار داشت که رفقای خارجی کارگران به حمایت از آنها برخیزند. لذا اعلام نتایج دادگاه را جهت جلوگیری از بدتر شدن وضعیت برای شان به ۳۰ اکتبر محول نمود. ما امیدواریم که مبارزات شدیدتری را در صورت ضرور برای حمایت از کارگران این کارخانه مشترکا پیش ببریم.

بگذارید پیوندمان را با کارگران کارخانه یانوسکایا مستحکم تر سازیم و جلوه هرگونه برخورد قانونی و جنایتکارانه علیه سازمان دهنده گان اعتصاب را بگیریم.

زنده باد هم بسته گی!
شورای هماهنگی جنبش کارگری اوکراین.
۰۹/۱۰/۱۶

* * *

پیام تبریک به حزب CARC - ایتالیا
(حزب کمیته های پشتیبانی از مقاومت برای کمونیسم - ایتالیا)

رفیق عزیز پیترو وانجلی با تشکر از شما به خاطر دعوت از حزب رنجبران برای شرکت در دومین کنگره حزبتان، قبل از هر چیز گرم ترین و انقلابی ترین شادباشهای مان را به شما، به کمیته مرکزی و نماینده گان شرکت کننده در کنگره دوم تقدیم می کنیم و پیروزی کامل کنگره را آرزو مندیم.

همان طور که شما در دعوت نامه تان بیان کرده اید، بحران اقتصادی و اجتماعی در عصر امپریالیسم و صدماتی که ناشی از



حلقه به گوش و سگهای زنجیریش را در دایره خودیها باقی نگذاشته است. و اگر در سال ۱۳۷۶ با اعلام پیروزی خاتمی، رژیم حداقل چند سال مردم را با وعده اصلاحات سرگرم کرد، اینبار از همان روز بعد از انتخابات بانگ زد: من اصلاح پذیر نیستم! یا مرا سرنگون کنید و یا حرف اضافی نزنید! به یاد داریم پس از برملا شدن ماهیت حقیقی خاتمی بخصوص بعد از ماجرای کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸ چگونه شاهد رشد رادیکالیسم در بین جوانان بودیم. این بار نیز سیر اوضاع نشان می دهد باید منتظر روند مشابهی باشیم. بعد از آغاز سرکوبها در سال ۱۳۶۰ و کشتار وحشیانه کمونیستها در آن دهه تا مدتها کمونیستها (که عمدتاً به سازمانهای در تبعید محدود شده بودند) نیروی قابل توجه جدیدی را نمی توانستند جذب کنند و در داخل ایران کمونیسم تقریباً فراموش شده بود. اما از اواخر دهه ۱۳۷۰ با فرو ریختن توهم به اصلاحات بود که راه حلهای جدید برای تغییر وضع موجود مطرح شدند. همزمان مشخص شد که در سطح جهان هم بهشت لیبرالیسم پس از فروپاشی بلوک شرق سرابی بیش نبوده است. در این شرایط بود که نسل جدیدی از جوانان کمونیست ایرانی شکل گرفتند.

ساده انگاری است اگر فکر کنیم که مطالعه صرف آثار کلاسیک مارکسیستی یا مبارزات خودبخودی کارگری منجر به گرایش به کمونیسم در سطح اجتماعی می شوند. گسست از تفکرات قدیمی و روی آوری به کمونیسم پروسه پر فراز و نشیبی است که در زیر سعی می شود مراحل مختلف آن ذکر شود. این پروسه هنگام به صحنه آمدن نسل اول جوانان کمونیست طی شده و انتظار می رود در شرایط کنونی شاهد تکرار آن در سطحی گسترده تر باشیم:

۱- در مرحله اول فرد احساس می کند که وضع موجود نارسائی هایی دارد. البته این نارسائیتی او سطحی و مربوط به یک یا چند مسئله روبنایی است بدون اینکه هیچ تحلیلی از صورتبندی اجتماعی موجود و ارتباط بین زیربنا و روبنای جامعه داشته باشد. در اینجا ذهن فرد ناراضی به دنبال آسان ترین و در دسترس ترین راه حل موجود برای حل مشکلات است که معمولاً در شکل اصلاحات آن را می یابد (مثل خاتمی در ۱۳۷۶ یا موسوی در ۱۳۸۸). فرد ناراضی در این مرحله خود را جزئی از سیستم موجود می داند و خواهان تغییر بنیادی آن نیست بلکه گمان می کند با چند اصلاح روبنایی اوضاع درست خواهد شد.

تنها کسی آنها را شایسته رهبری نمی داند بلکه باید بخاطر جنایاتشان حساب پس دهند، دست بکار شدند. آنها جنبش اعتراضی را که پتانسیل تبدیل شدن به یک جنبش انقلابی و سرنگون کردن جمهوری اسلامی را داشت قدم به قدم به عقب بردند. آنها سعی کردند شعارهای رادیکال مردم علیه دیکتاتوری، استبداد و شخص خامنه‌ای را به شعارهای مذهبی پوچ و تبلیغ برای موسوی تبدیل کنند و به هر وسیله ممکن جلوی «ساختار شکنی» را بگیرند، ولی رژیم جمهوری اسلامی با بکار بردن سرکوب و وحشیانه‌ای که حتی در مورد سازشکارترین منتقدین اصلاح طلبش به راه انداخت ثابت کرد که دیگر به پایان خط رسیده و هیچ راه پس و پیشی ندارد. سرکوب یگانه وسیله باقی مانده در دست حاکمان است تا عمر رژیم ننگین خود را چند صباحی طولانی تر سازند.

یک چیز مسلم است. شرایط ایران هرگز به قبل از انتخابات باز نخواهد گشت. در جریان انتخابات خیل عظیمی از جوانان به صحنه سیاست کشیده شدند، هر چند که اصلاح طلبان فقط قصد استفاده ابزاری از آنان را برای مقاصد خود داشتند ولی هنگامی که از یک طرف این نیروی عظیم از انفعال خارج شد و از طرف دیگر مسلم شد که خواستهای آنان (هر چقدر هم ناچیز باشند) در چارچوب جمهوری اسلامی نمی توانند محقق شوند، دیگر حفظ آنان در چارچوب اصلاح طلبی و دل بستن به رفرم از بالا ممکن نبود.

سوی تغییراتی که در بالا رخ خواهند داد سؤال اینجاست که جوانانی که دل به اصلاحات سبز بسته بودند چه کار خواهند کرد؟ آیا آنها به این سادگی ساکت خواهند شد؟ تاریخ به ما نشان می دهد که هر کجا ظلم و ستم موجود باشد به ناگزیر مقاومت نیز پدید خواهد آمد. تا قبل از انتخابات و چند هفته بعد از آن، خیلی از جوانان نا آگاهی که نه سالهای خونین نخست وزیری موسوی در دهه ۶۰ و نه وعده‌های دروغین خاتمی در سال ۱۳۷۶ را به یاد داشتند، مقاومت را در چهره موسوی می جستند. اکنون اما با گذشت هر روز برای تعداد بیشتری آشکار می شود که وی نه می خواهد و نه می تواند اقدام به اصلاح جمهوری اسلامی نماید.

مشابهت وضع کنونی با زمان به قدرت رسیدن خاتمی این است که در هر دو دوره، مردم و بخصوص جوانان زیادی از حالت انفعال و تسلیم خارج گشته و به سیاست کشانده شدند. اما اگر در زمان خاتمی رژیم هنوز اندک ظرفیتی برای مانور اصلاح طلبان داشت، اکنون دیگر هیچ کس بجز غلامان

با گرایشات چپ می باشند. توجه کنیم که نظام بورژوازی نمی تواند همیشه یک دست بماند. پیوسته افرادی از طبقات تحت استثمار و ستم به سوی طبقات متوسط و بالای جامعه خود را می رسانند و جزو افراد هیئت حاکمه می شوند و برخی دیگر به دلایل مختلف مادی و یا معنوی رو به طبقات پائین می آورند و روشن فکران دموکرات اند. اما در مورد اینکه تاچه حد سوسیالیسم را پذیراشوند، تفاوت زیادی بین آنها هست.

در ایران در شرایط کنونی ما کمتر با چنین شخصیت‌هایی در حیطه ی سیاسی مواجه می شویم. اکثر آنها هم که یاد در قالب ملی و یا ملی - اسلامی با جمهوری اسلامی در تضاد هستند، در رد نظام استثماری و مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله موضع گیری ندارند و حتا وابسته به تشکلات ضد کمونیستی اند. موضع گیری علیه امپریالیسم کافی برای مترقی بودن آنها نیست. ضد کمونیسم و دفاع از مالکیت خصوصی و استثمار - آن هم در قرن ۲۱ - معیاری است برای نشان دادن ارتجاعی بودن اینان در تحلیل نهایی. اکنون نظام فرتوت امپریالیستی هر چه بیشتر به پایان حیات خود نزدیک شده و از زمان افول بورژوازی جهانی استعمارگر و استثمارگر از نیروی مترقی به نیروی ارتجاعی بیش از ۱۶۰ سال است که گذشته است.

* * *

نسل جدید جوانان مبارز را

به صحنه بیاوریم

هنوز مدت زیادی از مناظره‌های تلویزیونی که در جریان آن هر کدام از کاندیداهای ریاست جمهوری قسمتی از فساد و فجایع حکومت اسلامی را برملا کردند و بدین ترتیب یکدیگر و کل رژیم را به لجن کشیدند نمی گذشت و چند روز بیشتر از کارناوالهای خیابانی عظیم جوانان پر شور و خوش خیالی که با رنگ سبز برای حمایت از کاندیدای «اصلاحات» به میدان آمدند نگذشته بود که اعلام نتیجه انتخابات تمام امیدهای جوانان سبز را به خشم بدل کرد. تقلب در حد غیرقابل باوری بزرگ بود، بطوری که برای مردم مخالف احمدی نژاد (و حتی برخی موافقان ناآگاه او) غیرقابل هضم بود. بلافاصله شورشهای خیابانی شروع شدند. در روزهای اول شورشها چنان عظیم بودند که علاوه بر سران رژیم، اصلاح طلبان را نیز به وحشت انداختند. ولی موسوی و کروبکی که بهتر از همه معترضین در خیابانها می دانستند که پیوندشان با رژیم قابل گسست نیست و اگر جمهوری اسلامی نابود شود نه



۲- در این مرحله ناراضائی فرد از چند مسئله روبنائی به کل روبنائی حاکم گسترش می یابد و به نفی آن می پردازد بدون اینکه جایگزین مناسبی برای آن بشناسد. البته این نفی هنوز به معنی اعتقاد به ضرورت سرنگونی حکومت نیست بلکه در حد اعتقاد به لزوم اصلاحات گسترده می باشد. جایگزینهایی که به ذهن او خطور می کنند معمولاً پاسداران همین سیستم موجودند که طبقه حاکم آنها را بزک کرده و برای روز مبادا ذخیره نموده است. از آنجا که فرد ناراضی که اکنون به معترض تبدیل شده است روبنائی حاکم را بدون در نظر گرفتن پیوندهای آن با زیربنای جامعه در نظر می گیرد و آن را سرچشمه همه پلیدیها می داند، غالباً در چنین شرایطی رهبر اپوزیسیون که ادعای تغییر وضع را دارد در نظر او مثل یک منجی ظاهر می شود، این «منجی» ممکن است حتی تا سطح یک پدر معنوی نیز ارتقاء یابد (این را مقایسه کنید با نقش خمینی در به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی یا شعارهای شخصیت پرستانه قبل و بعد از انتخابات در حمایت از موسوی).

۳- در این مرحله توهم به اصلاح وضع موجود فرو می ریزد. چنانچه مدعی تغییر یا اصلاح پیروز شده باشد تغییر اساسی در روند فرو ریزی توهم انجام نمی شود، زیرا در مرحله گندیدگی سرمایه داری و بخصوص در یک اقتصاد سرمایه داری وابسته مثل ایران طبقه حاکم توانایی اعطای هیچ امتیاز قابل ملاحظه‌ای را به طبقات تحتانی ندارد و باز شدن کوچکترین روزنه‌های آزادی باعث مطرح شدن مطالبات انباشت شده‌ای می گردد که تاکنون سرکوب شده بودند و حاکمان توانایی پاسخ دادن به این مطالبات را ندارند. در صورت پیروزی مشت آهنین ارتجاع و شکست مدعی اصلاحات نیز از آنجا که جریان اصلاح طلب خواهان تغییر بنیادی وضع موجود نیست نمی تواند انرژی انقلابی توده‌ها را آزاد کرده و از آن برای دگرگونی سیستم موجود استفاده کند. در نتیجه پس از مدتی نقش پیشتاز تغییر بودن را در نظر طرفدارانش از دست می دهد، البته ممکن است سخت تر از حالت اول در نظر هوادارانش بی اعتبار شود زیرا دور ماندن او از قدرت هم ظاهر او را «مظلوم» می سازد و هم در اقتضاحات حکومتی دخیل نمی شود. اینجاست که فرد معترض از روبنائی حاکم گسست می کند و آنرا دشمن خود می شمارد. این گسست ابعاد ایدئولوژیک - روانی نیز دارد، یعنی رهبرانی که سابقاً مورد ستایش او بودند و

ایدئولوژی حاکمیت (مثل مذهب و باورهای سنتی و فرهنگی) را طرد می کند. ۴- در پایان فردی که امیدی به اصلاح وضع موجود ندارد به چاره جویی می پردازد و با مطالعه فراوان و شرکت در جنبشهای اجتماعی به درک علمی از روابط اجتماعی، زیربنا و روبنائی موجود می رسد و مبارزه را با تکیه بر نیروی انقلابی حقیقی یعنی طبقه کارگر و زحمت کشان با در نظر داشتن هدفهای مشخص آغاز می کند. مراحل برشمرده شده در بالا به صورت خطی طی نمی شوند، برعکس این مراحل به ندرت با موفقیت تا پایان طی خواهند شد. شاید خیلی از افراد بدون دریافت تأثیر مثبت از عوامل خارجی آگاه نتوانند این مراحل را به صورت کامل طی کنند و در میانه راه متوقف شوند. در ادامه به تحلیل آسیبهایی که در هر مرحله متوجه افراد می شوند و آنها را از طی موفقیت آمیز این پروسه باز می دارند و ارائه راه حلهایی در این رابطه پرداخته می شود.

۱- در مرحله اول از آنجا که فرد هنوز خود را جزئی از سیستم موجود و یا حتی پاسدار آن می داند لازم است با افشاگریهای گسترده درباره سیستم موجود و آوردن مثالهای عینی فراوان از ناعادلانه بودن این سیستم اعتماد او را به کل حاکمیت از بین برد. برای مثال حتی یک طرفدار نا آگاه احمدی نژاد هم می داند که نواقصی در حاکمیت جمهوری اسلامی موجودند ولی هنوز حاضر به گسست از آن نیست. زیرا معتقد است این نواقص مسائلی اتفاقی، نادر و قابل حل می باشند و تا زمانی که ابعاد، سرچشمه و ارتباط آن «نواقص» با کل حاکمیت و ناتوانی حاکمیت موجود در رفع آنها برای وی روشن نشود، حاضر به گسست نخواهد شد. سازمان یافتن و سراسری شدن بخش آگاه و پیشرو جامعه قدم مهمی در این راه است. با سراسری شدن می توان نمونه‌های محلی از وجوه مختلف نابسامانی وضع موجود را در تمام کشور مطرح کرد و جلوی گم شدن یا پنهان ماندن آنها را در محل وقوع گرفت. همچنین باید توجه داشت که اگر فردی بخاطر نا آگاهی خود پاسدار وضع موجود است بدون اینکه نفعی واقعی در آن داشته باشد، نباید برخورد خصمانه‌ای با او داشت بطوری که او مخالفین را دشمن خود بیندارد. هدف باید بهبود بیمار باشد نه مرگ وی. نا آگاه ترین کارگر هم با شرکت در مبارزات روزمره می تواند دوست و دشمن خود را تشخیص دهد.

۲- در مرحله دوم باید ماهیت حقیقی مدعیان اصلاحات را بر مردم ناراضی آشکار کرد.

باید مطالبات حقیقی توده‌ها را جمع آوری کرد، به صورت فشرده و منظم در یک برنامه فرموله کرد و به میان مردم برد تا تفاوت‌های آنرا با اصلاحات ادعایی فرصت طلبان آشکار نمود. همچنین باید پرده از سابقه و اهداف مدعیان اصلاحات برداشت. برای ارتقاء جنبش به مرحله بالاتر لازم است رابطه بین فریبکاری اصلاح طلبان و قدرتی محافظه کاران را آشکار نمود و ثابت کرد که آن دو هدف مشترکی دارند و آن حفظ سیستم اجتماعی - اقتصادی موجود است که بر مبنای استثمار و بی حقوقی سیاسی و اقتصادی اکثریت عظیم مردم شکل گرفته و تنها تفاوت آنها بر سر نحوه حفظ این سیستم است. یک نکته اساسی برای تبدیل این نیروی بالقوه به بالفعل این است که به آنها بیاموزیم به نیروی متشکل خودشان تکیه کنند. یعنی بجای اینکه منتظر فراخوان از بالا (برای مثال فراخوان موسوی یا کروبی) بمانند، در هر محله کمیته‌ای تشکیل داده و مبارزه را به پیش برند. به این ترتیب اگر سازشی نیز در بالا صورت پذیرد، پائینی ها خاموش نخواهند شد. این کمیته‌ها می توانند محلی برای بحث و تبادل نظر باشند و نگذارند که جنبش کورکورانه پیش رود و دنباله روی سیاستمداران فرصت طلب باشد که فقط می خواهند از حضور مردم برای مقاصد حقیرشان سوء استفاده کنند. این کمیته‌ها بعداً می توانند به شوراهای ارتقاء یابند و پایه‌ای برای حکومت شورائی پس از انقلاب باشند.

۳- پس از فرو ریزی توهم به اصلاحات، فرد دچار یک حالت خشم و در عین حال احساس پوچی می شود زیرا هم پذیرش وضع موجود برایش ناممکن است و هم امیدهای قبلیش را برای تغییر از طریق اصلاحات از دست داده است. باید توجه داشت که چنین فردی هرگز خودبخود به یک انقلابی تبدیل نخواهد شد. انواع گروه‌های رنگارنگ اعم از گروه‌های مذهبی، قومیت گرا، مجاهدین، سلطنت طلب و ... در کمین نشسته‌اند تا او را جذب کنند. حتی ممکن است وی رو به نوعی «مبارزه منفی» با وضع موجود (که در عمل به استحکام این وضع منجر می شود) بیاورد یعنی به مواد مخدر، انحرافات اخلاقی، اندیویدوالیسم یا ... متمایل شود یا راه نجات خود را فرار از کشور و جستن بهشت در جای دیگری بدانند. بدون حضور متشکل کمونیستها در جامعه، ارائه یک برنامه انقلابی و شرکت در مبارزات روزمره و جذب این نیروها، بدون شک اکثر آنها به مسیر صحیح نخواهند رفت و



نارضایتی و خشم توده‌ها به ابزار مادی برای تغییر سیستم موجود تبدیل نخواهد شد.

۴- حتی در مرحله‌ای که گرایش به سوسیالیسم پدیدار می‌شود، کار تمام شده نیست. از آغاز مبارزه پرولتاریا تاکنون انواع و اقسام سوسیالیسم‌های بورژوازی با ظاهر انقلابی ساخته و پرداخته شده‌اند تا با نام سوسیالیسم، مبارزه کارگران، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی را منحرف کنند. هنگام به صحنه آمدن نسل قبلی جوانان کمونیست در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰، متأسفانه بخش بزرگی از آنان جذب سوسیالیسم‌های بورژوازی نظیر حکمتیسم، تروتسکیسم، سوسیال دموکراسی و ... شدند. مبارزه ضد رویزیونیستی کمونیست‌ها در دوره‌های صلح آمیز می‌تواند نقش مهمی در جذب نیروها در دوره‌های اعتلاء جنبش داشته باشد. اگر در دهه ۱۳۷۰ و اوایل ۱۳۸۰ رویزیونیست‌ها و فرصت طلبان چپ توانستند خودشان را به عنوان نیروهای پیشرو جلوه دهند، هم اکنون با افشاگریهای کمونیست‌های ایران، همچنین با شکست‌ها و بن بست‌های سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی که دچار آن شده‌اند دیگر توانایی سابقشان را ندارند و حتی خیلی از نیروهایی که سابقاً جذب کرده بودند را از دست می‌دهند. با این وجود تشتت و تعدد سازمان‌های کمونیست مانعی بزرگ بر سر راه جذب نیروهای جوان به کار متشکل است.

وقتی این نیروهای جدید جذب شدند باید استفاده بهینه از آنها کرد. برخی از فرصت طلبان فقط به دنبال رشد بادکنکی و جذب سیاهی لشکر هستند ولی برای یک سازمان انقلابی مهم است که چطور از این نیروها بهترین استفاده را نماید. در این راستا باید فن مبارزه مخفی و تلفیق آن با مبارزه علنی، پرهیز از ماجراجویی و قهرمان گرایی و مبارزه با راست وی و چپ روی به جوانان آموخته شود. نسل قبلی جوانان کمونیست بخاطر عدم رعایت موارد فوق دچار صدمات جدی گردید و باید از آنها درس گرفته و با انتقال آن درسها به نسلی که به زودی پا به صحنه می‌گذارد، از تکرار آن صدمات جلوگیری کند. پرهیز از فردگرایی و خودمرکز بینی و تقویت روحیه کار جمعی و برنامه ریزی شده گام مهم دیگری است. یک جوان منفرد هر چقدر هم آگاه و کوشا باشد نمی‌تواند به وظایفی که یک کمونیست برعهده دارد عمل نماید. و این جوانان منفرد هر چقدر هم تعدادشان زیاد شود، تأثیر قابل توجهی بر کیفیت و بازدهی کارشان نخواهد داشت. ولی اگر در جمعی قرار گیرند که

کار برنامه ریزی شده و با نقشه را در دستور کار دارد، مسلماً توانائی‌های هر کدامشان شکوفا خواهد شد. نمی‌توان انتظار داشت که یک فرد در همه زمینه‌های لازم مثل تبلیغ و ترویج، سازماندهی، کار مخفی و ... توانائی کامل داشته باشد. اما وقتی هر فرد به کاری که در آن توانایی و مهارت لازم را دارد بپردازد مجموعه آنها یکدیگر را کامل خواهند کرد. مثلاً فردی که نمی‌تواند مبلغ خوبی باشد شاید در کارهای مخفی مثل شعارنویسی یا پخش اعلامیه بتواند مفید واقع شود یا کسی که نمی‌تواند در کارهای مخفی آنطور که باید مؤثر واقع شود شاید بتواند مقاله نویسی یا مترجم خوبی باشد. بهترین نوع تقسیم وظایف در تشکیلات آنست که هر فرد در یک زمینه تخصص و در زمینه‌های دیگر تا حد امکان توانایی داشته باشد.

شرایط برای یک اعتلاء انقلابی مناسب است. ولی این چیزی بیشتر از یک فرصت نیست. فرصتی که می‌توان از آن استفاده کرد یا به هدرش داد. بدون وجود نیروی آگاه و متشکل انقلابی نمی‌توان موج نارضایتی و خشم عمومی را به سمت یک اعتلاء انقلابی سوق داد و اعتلاء انقلابی را به سوی انقلابی پیروزمند هدایت کرد. بیایید متحدانه برای تحقق این وظایف دست بکار شویم!



پاسخ های ... بقیه از صفحه آخر

«بررسی های مجدد تالم انگیز» و عملیات آرایشی و بزرگ کردنها، برای چندین بار از دوره «نقاقت» خود عبور کرده و دوباره با استفاده از شیوه ها و محل های جدید به سیطره جوئی های خود ادامه دهد. در تحت این شرایط، جهانیان پیوسته شاهد وقوع بحران های متعدد یکی پس از دیگری خواهند گشت مگر اینکه چالشگران ضد نظام با کمک و تشکل قربانیان نظام بتوانند با ایجاد یک «چپ جهانی متحد» نظام جهانی را به یک چالش جدی بطلبند.

پرسش دوم: چرا نیروهای چپ که امروز تمایل دارند و تلاش می کنند که در جهت به چالش طلبیدن نظام جهانی به ایجاد یک «چپ متحد جهانی» اقدام کنند، با «تجارت آزاد» بین ملل مخالفت می کنند؟

- به نظر نگارنده، باید بین «تجارت» و «تجارت آزاد» تفاوت نمایان قائل شد. مخالفت با «تجارت آزاد» صرفاً مخالفت با هر نوع تجارت و دادوستد بین ملل نیست. انگاشت گسست از محور نظام حاکم و پارادایم «تجارت آزاد» سرمایه داری به هیچ وجه به معنی عزلت طلبی و یا ایجاد اقتصاد «اوتارکی» (خودکفائی) نیست. اکثر اعضای کنگره کنونی آمریکا مخالف قوانین «تجارت آزاد» در مورد خود آمریکا هستند، ولی آنها می خواهند که آمریکا با استفاده از قوانین بازار و تجارت آزاد به تمام بازارهای کشورهای بویژه جنوب دسترسی داشته باشد.

این برخورد یکی از آداب و ویژه گی های قدرت های هژمونی طلب است: «شما باید قوانین بین المللی را رعایت کنید ولی من آن قوانین را رعایت نخواهم کرد». بحران های کنونی بویژه بحران مالی، فرصت بسیار خوبی است که کشورهای در بند خود را از قوانین فلاکت بار «بازار و تجارت آزاد» رها ساخته و خود را برای برقراری تجارت مقرر بر پایه مذاکره بین طرفین آماده سازند. در «عهد باندونگ» (۱۹۷۵ - ۱۹۵۵)، تعداد کثیری از دولتمردان کشورهای سه قاره (اندونزی، غنا، گینه، مصر، کامبو، هندوستان، جمهوری دومینیک، شیلی و...) در جهت برقراری تجارت بین کشورهای خود و کشورهای جهان اول سرمایه داری قدم های موثری برداشتند. شایان ذکر است که سال ها پیش از برگزاری کنفرانس باندونگ در اندونزی (۱۹۵۵)، در کشور ایران دولت ملی مصدق با استفاده از فعل و انفعالات بحبوحه «جنگ سرد» از یک سو و اشتعال رقابت و تضاد بین آمریکا و انگلیس بر سر کنترل نفت ایران از سوی دیگر، با ملی کردن صنعت نفت، قدم

را به نفع خود کسب کند. آنچه که برای «ماها» (نیروهای چپ: چالشگران ضد نظام سرمایه متعلق به قربانیان نظام) مهم است این است که دربابیم بحران فعلی نظام اصلاً ناشی از اشتباهات در مقررات عمومی و دولتی نیست بلکه منبعث از منطقی است که جوهر اصلی رقابت بین انحصارات برای تقسیم مجدد سودها بین انحصارات را شکل می دهد. در نتیجه راهکار حل این مسئله یک دگرذیسی رادیکالی را از «ماها» طلب می کند: این راهکار، مبارزه در راه ملی کردن این انحصارات با هدف سوسیالیزه کردن اقتصاد است. تا زمانی که چپ جهانی در مسیر این راهکار با سازماندهی قربانیان نظام حرکت نکند، بشریت دائماً با بحران های ممتد و جدی سرمایه داری (و امپریالیسم) روبرو خواهد گشت. بحران فعلی نظام نه بحران اولی و نه بحران آخری این نظام است. سرمایه داری به خاطر پراگماتیسم و انعطاف پذیری اش میتواند دوباره با اتخاذ «عقب نشینی های مصلحتی»



« ضرورت » دائمی و « تنها راه » تسلط و سیطره بر کشورهای جهان تبدیل گشت. برای سال ها و دهه ها، آمریکا به عنوان یک امپریالیسم نو برخاسته می خواست و می توانست کشورهای متعددی در سه قاره آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین را از طریق ترفندهای « غیر جنگی » مثل کودتاهای نظامی و درباری و پروسه های گوناگون « اخته سازی » و « کمپرادورسازی » به حوزه نفوذ خود و محور نظام جهانی متصل سازد. ولی در فاز فعلی گلوبالیزاسیون برای امپریالیسم، « تنها راه » و « راهکار » برای تسلط و اعمال هژمونی جنگ است و پس. به کلامی دیگر، اگر زمانی نیروهای نظامی به عنوان نهاد و محملی در خدمت بخش های سیاسی و بویژه اقتصادی قرار داشت، امروز در فاز فعلی گلوبالیزاسیون، نظامیگری در کالبد نظام رخنه کرده و جزء تاروپود (متابولیزم) نظام محسوب می گردد. در پرتو این تحویل و تحول، میلیتاریسم و مولفه های مهم آن مثل - تاسیس و گسترش پایگاههای نظامی و جنگ های « بی پایان » - به جای مولفه های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و علمی نظام عمل کرده و عمدتاً فرتوتی و انحطاط نظام را در آن حیطه ها از انظار و افکار عمومی مخفی می سازد. در گذشته ای نه چندان دور، آمریکا از تفوق اقتصادی و هژمونی فرهنگی قابل توجهی در بخش بزرگی از جهان برخوردار بود. گفتمان مسلط و روایت جاری حاکم که توسط رسانه های فرمانبر نظام بطور دائم در سراسر جهان به مردم القاء می شود، ادعا می کند که هنوز هم قدر قدرتی و تفوق بی نظیر و بلامنازع آمریکا در قلمرو و عرصه نظامی فقط گوشه کوچکی از عظمت « بازدهی اقتصادی » و « شکوفائی متوقف » فرهنگ آمریکاست. شوربختانه، بخش قابل توجهی از افکار عمومی جهانی حتی در اروپا هنوز هم جزء قربانیان این تبلیغات بوده و تحت تاثیر آن قرار دارند. ولی واقعیت این است که آمریکا از نظر اقتصادی در موقعیت وخیم وضعیفی قرار دارد. این وضع در کسر بودجه تجارت و توازن پرداخت های آمریکا به روشنی هویدا است. ولی راهکار هیئت حاکمه آمریکا برای برون رفت از این آسیب پذیرها و ضعف ها تجاوزات نظامی و گسترش جنگ های ساخت آمریکا از کشورهای عراق، افغانستان، فلسطین و... به پاکستان، کشورهای آسیای مرکزی و ماورای آن است. طبق نظر دانیل الزبرگ، اسنادی در پنتاگون موجودند که حکایت از امکان توسل به جنگ های « تاکتیکی

جهانی، دموکراسی یک روند طبقاتی است که لاینقطع در حال دگر دینی و تحول است. به عبارت دیگر با تشدید دموکراتیزه شدن دموکراسی، بشریت زحمتکش موفق می شود که خود را با مسلح ساختن به چشم اندازها و آزمون های سوسیالیستی از یوغ استثمار طبقاتی (رهائی از فقر) و دیگر نابرابری ها نجات دهد. گفتمان سوسیالیستی (بر خلاف گفتمان و روایت مسلط جاری) بر آن است که دموکراسی و توسعه اجتماعی لازم و ملزوم هم هستند. به کلامی دیگر، دموکراسی اصیل و جدی نمی تواند بدون توسعه اجتماعی دوام آورده و به بقای خود ادامه دهد. گفتمان مسلط و جاری بویژه در آمریکا، دموکراسی و آزادی را مکمل یکدیگر و به سان دو روی یک سکه می داند. ولی چالشگران ضد نظام و بخشی از رسانه های گروهی در اروپا (که عمدتاً به کمپ « رسانه های بدیل » ضد نظام تعلق دارند) بر آن هستند که دموکراسی و حرکت در جهت کسب برابری ها مکمل و لازم و ملزوم در تکامل جوامع بشری در تاریخ معاصر جهان هستند.

پرسش چهارم: روند جهانی شدن همیشه در تاریخ تکامل سرمایه داری وجود داشته است. ولی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، بویژه در بیست سال گذشته (از سال ۱۹۹۱ به این سو)، جهان وارد فاز جدیدی از جهانی شدن سرمایه گشت. در این دوره استراتژی آمریکا بر اساس گسترش «دکترین مونرو» (تبدیل مناطق مختلف جهان به «حیاط خلوت های» آمریکا) در سراسر کره خاکی تعبیه و بنا گشت. ویژگی های این فاز جدید از جهانی شدن کدامین هستند؟

- در این دوره از تشدید جهانی شدن سرمایه ما شاهد ویژگی ها و خصلت های جدیدی در ساختار پدیده امپریالیسم هستیم که در اینجا به طور اختصار به بررسی آنها می پردازم: امپریالیسم تا پایان جنگ جهانی دوم نیروهای متعدد کشورهای قدرتمندی را در بر می گرفت که عمدتاً در تلاقی و رقابت با همدیگر به زیست «زالو وار» خود ادامه می دادند. در سال های بعد از جنگ جهانی یک تغییر ساختاری در شکل و شمایل امپریالیسم به وقوع پیوست که بعدها بویژه در سال های بعد از پایان «جنگ سرد»، منجر به عروج امپریالیسم «جمعی» سه سره (آمریکا، اروپای « متحد » و ژاپن) گشت. در این نظام که بخش مسلط سرمایه را در بر می گیرد، اعضای سه سره آن که دارای منافع مشترک هستند، آمریکا را به عنوان راس نظام پذیرفتند. در این فاز از زندگی امپریالیسم، جنگ باز هم بیشتر به یک

▶ های موثری در گسست از محور نظام جهانی برداشته و با تبلیغ و ترویج «اقتصاد بدون نفت» و سیاست موازنه منفی «ایران را در راه تجارت با ملل دیگر (نه بر اساس «اعطای امتیازات» بلکه برپایه داد و ستد متقارن و منبعث از مذاکرات دو طرفه و بر اساس احترام متقابل) قرار دهد. با اینکه دولت مصدق و در پی آن دولت های پوپولیستی و رهائی بخش عهد باندونگ یکی بعد از دیگری توسط نظام جهانی سرمایه (به سرکردگی آمریکا) سرنگون و یا «اخته» گشتند، ولی امروز ما دوباره با امواج فراگیر جنبش هائی در کشورهای جنوب روبرو هستیم که در راه گسست از مرکزهای «بازار آزاد» و نئولیبرالی قدم برداشته و خواهان داد و ستد و تجارت بین المللی متقابل و مکمل هم در جهت الغای اقتصادهای «تک محصولی و صدور مدار» (و برقراری اقتصادهای «درون محور و چند محصولی») در آن کشورها هستند. به نظر نگارنده، برنامه های سیاسی کشورهای عضو «آلبا» در آمریکای لاتین یکی از پیشرفته ترین و بهترین نوع گسست از محور نظام جهانی در حال حاضر است که در سیزده کشور آمریکای لاتین بتدریج (در نزدیک به ده سال گذشته) به مورد اجراء گذاشته شده اند. پژوهش و تبادل نظر درباره چند و چون آن می توانند کمک های حائز اهمیتی در پیشبرد امر سازماندهی و مبارزه علیه نظام جهانی در کشورهای دیگر جنوب بنمایند.

پرسش سوم: در کشورهای شمال، رسانه های گروهی فرمانبر و ایدئولوگ های نظام جهانی سرمایه بویژه آمریکا، پیوسته مروج این نظرگاه هستند که دموکراسی و حقوق بشر تنها از طریق گسترش « بازار آزاد » می تواند در جوامع بشری حضور یافته و بسط یابد. این نظرگاه چقدر واقعیات تاریخی را در گفتمان در روایت خود منعکس می کند؟

- این نظرگاه مسلط در نهادهای جهانی که مطلقاً دموکراسی و «بازار آزاد» را مکمل و لازم و ملزوم هم محسوب می دارد، یک گفتمان به تمام معنی تبلیغاتی است که با واقعیات تاریخی و با تجزیه و تحلیل های علمی هم خوانی ندارد. مضافاً، این گفتمان رایج تلاش می کند که پدیده دموکراسی را به میزان بُعد سیاسی آن یعنی «دموکراسی نخبگان» تقلیل داده و بدین وسیله آن را به عنوان یک پروژه (و نه یک پروسه تاریخی) از ابعاد اجتماعی اش تهی کند. در صورتی که برای نیروهای چپ و چالشگران نظام



هسته ای توسط دولتمردان آمریکائی دارد. در این جنگ ها که الزیرگ آنها را «صد هولوکاست» می نامد، احتمال دارد که نزدیک به ۶۰۰ میلیون نفر قربانی گردند. هدف نهائی استراتژی سلطه جویانه آمریکا جلوگیری از عروج هر قدرتی در جهان است که ممکن است قادر به مقاومت در مقابل حرکت آمریکا در جهت جهانی کردن «دکترین مونرو» باشد. گسترش شعله های جنگ از افغانستان به پاکستان، ایجاد بی ثباتی و تلاطمات سیاسی در ایالات تبت و شین جان (اویغورستان) در شمال غربی چین و افزایش مداخلات سیاسی در کشور برمه نمونه هایی از انعکاس عملکرد استراتژی آمریکا در نیمه اول سال ۲۰۰۹ در آن بخش از جهان است. امروز برخلاف گذشته ها آمریکا دیگر قادر نیست که در مقابل چین از نظر اقتصادی، فرهنگی، دیپلماسی و سیاسی قدامت کرده و به عنوان یک ابر قدرت «بلامناع» مطرح باشد. در نتیجه تنها قلمروی که در آن آمریکا با قرار دادن حوزه عمل خود می تواند چین را به چالش طلبیده و «تحدید» نماید همان میدان نظامی و نظامیگری است.

پرسش پنجم: در سال های آغازین قرن بیست و یکم ما شاهد شکلگیری و عروج فوروم های بزرگ قاره ای و جهانی (مثل «فوروم اجتماعی جهانی»، فوروماجتماعی آسیا، فوروم جهان سوم و...) در اکناف جهان گشته ایم که به نحوی از انحاء قدر قدرتی آمریکا و جهانی شدن سرمایه را به چالش طلبیده اند. آیا این فوروم ها که در برگیرنده انواع و اقسام جنبش های سیاسی و اجتماعی هستند، می توانند نقش موثری در کارزار علیه نظام جهانی و تشدید گلوبالیزاسیون امپریالیستی سرمایه ایفاء کنند؟

- به نظر من این فوروم ها با اینکه دارای محظورات، محدودیت ها و کمبودهای مشخص خود هستند ولی در این فاز از جهانی شدن امپریالیستی سرمایه می توانند نقش موثری در کارزار بشریت زحمتکش علیه نظام جهانی و هژمونی طلبی های آمریکا ایفاء کنند. در حال حاضر جنبش های بزرگی در اکناف جهان وجود آمده اند که باهم تفاوت های اساسی دارند. بعضی از این جنبش ها صرفاً اجتماعی و در دفاع از حقوق زنان، کارگران، دانشجویان، معلمین، دهقانان و کشاورزان شکل گرفته و تاسیس یافته اند. بخشی دیگر از این جنبش ها در قلمرو و حوزه های سیاسی مثل جنبش فمینیستی و جنبش محیط زیست و... هستند که عمدتاً محلی، ایالتی و کشوری بوده و

عموماً نیز پراکنده هستند. اکثر این جنبش ها «تک بعدی» و «تک محوری» بوده و به تنهایی قادر نیستند که اهداف و استراتژی های سیاسی خود را منعکس سازند، و به همین دلیل قلمرو و محل سیاسی عمل (فونکسیون) خود را در گستره حل یک مسئله مشخص مثل مسئله اکولوژی، قرار می دهند عموماً قادر نیستند که به تنهایی خود را به یک آلترناتیو در مقابل نظام حاکم تبدیل سازند. به نظر من، احتمال ایجاد یک آلترناتیو جدی در مقابل نظام زمانی می تواند میسر گردد که این جنبش های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در درون فوروم های قاره ای و جهانی ادغام شوند. اگر حتی یکی از این جنبش ها بتواند در کشوری پیروز گردد آن پیروزی مدت زمان بیشتری عمر نخواهد داشت. به کلامی دیگر چون این جنبش ها فراگیر و سرتاسری نیستند در نتیجه در مقابل حاکمیت که متمرکز و جهانی است، با شکست روبرو خواهند گشت. یکی از علل ریشه ای و اساسی شکست ها و فروپاشی های چالشگران دوره «جنگ سرد» در کشورهای جهان سوم این بود که بازیگران اصلی «کنفرانس باندونگ» و کشورهای «غیر متعهد» بنا به دلایلی که بحث آنها در اینجا مقدر نیست، نتوانستند از طریق ادغام و اتحاد جنبش های رهائی بخش سه قاره به عنوان یک «جبهه واحد» جهانی در مقابل نظام حاکم قدامت کنند. باید از این واقعیت که در طول سال های دوره «جنگ سرد» جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای سه قاره جنبش کارگری در اروپا، چین توده ای و ویتنام دموکراتیک با شکست روبرو گشتند، تجربه اندوخت. باید این درس را یاد بگیریم که فوروم های جهانی و قاره ای که هدفشان تعبیه و تنظیم یک «جبهه واحد» چپ جهانی است، برای تعیین تکلیف یک کشور و یا چند کشور و یا در خدمت یک قشر و یا طبقه ائی مشخصی از آحاد ملل و مردم بوجود نمی آیند. این فوروم ها (مثل فوروم اجتماعی آسیا، فوروم جهان سوم و یا فوروم اجتماعی جهانی) در برگیرنده نمایندگان، هیئت های اعزامی و فعالین جنبش ها، جبهه ها و احزاب و سازمان ها و کانون های فرهنگی، اجتماعی، صنفی، ملی و طبقاتی هستند که علیرغم استراتژی های مبارزاتی متفاوت و پلاتنفرم های گوناگون سیاسی، متحداً روی سه اصل با هم متحد شده اند: ۱ - مخالفت و مبارزه علیه «بازار آزاد» نئولیبرالیسم. ۲ - مخالفت و مبارزه علیه گلوبالیزاسیون سرمایه و پروسه فراملی سازی. ۳ - مخالفت و مبارزه علیه نظامیگری و مولفه

های آن (جنگ، بودجه های نظامی و پایگاههای نظامی). واقعیت این است که در داخل این فوروم ها تعدادی از سازمان ها و انجمن های متعلق به «انجی او» ها هستند که چندان از اعتبار قابل توجهی بین مردم برخوردار نیستند ولی این سازمان ها به هیچ وجه نیروهای بزرگ و مهمی را در داخل این فوروم ها نمایندگی نمی کنند. نیروهای بزرگ و مهم درون این فوروم ها را عموماً و عمدتاً سازمان ها و کانون های چپ متعلق به سندیکاهای کارگری ضد امپریالیست، گروه ها و انجمن های دهقانی، سازمان های حرفه ای دموکراتیک و سکولار، سازمان های فمینیستی رادیکال و مارکسیست، نهادهای بهزیستی اکولوژی و... تشکیل می دهند. این نهادها و سازمان ها با اینکه دارای نظرگاههای متفاوت و متنوع هستند ولی کلاً ضرورت و لزوم اصل «ادغام تنوع ها» در جهت استقرار «جبهه واحد» چپ جهانی در مقابل جدی با نظام جهانی سرمایه را بطور موثری تأیید می کنند.

پرسش ششم: بدون تردید، پروسه شکلگیری، رشد و گسترش و موفقیت جبهه واحد «چپ جهانی» در مبارزه علیه نظام حاکم توسط فوروم های قاره ای و جهانی بدون همکاری و حمایت یک جنبش متحد در بین خلق های کشورهای جنوب، میسر نخواهد گشت. نقش چالشگران چپ ضد نظام در ایجاد این همکاری و همبستگی با مردم جنوب چیست؟

- برای پاسخ به این سؤال مهم بگذارید به چندین نکته اساسی اشاره کنم. امروزه ما در یک جهان واحد زندگی می کنیم. ولی این جهان بطرز خطرناکی به دو بخش نابرابر تقسیم شده است. سرمایه داری تاریخ معاصر بشر را بر اساس ایجاد نابرابری های روزافزون بین ملل و در درون آنها ایجاد ساخته و رشد داده است. در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری کشورهای جهان به تدریج به کشورهای توسعه یافته مرکز و کشورهای توسعه نیافته پیرامونی تبدیل شده اند. در نتیجه یکی از اجزاء اصلی این نظام جهانی بعد امپریالیستی آن است. امپریالیسم پیوسته به تشدید پولاریزاسیون بین ملل دامن زده و بر اساس منطق سود آوری (انباشت سرمایه) به زندگی خود ادامه داده است روشن است که آگاهی در بین طبقات فرودست کشورهای جنوب یکی از پیش شرط های اساسی در تغییر دگرذیسی این جهان در آینده است. در دوره بعد از جنگ جهانی دوم جنبش عظیمی در کشورهای آسیا و آفریقا توسط خلق های دربند برای رهائی ملی



و میسر گردد. در نتیجه رهایی کارگران و دیگر زحمتکشان از زندان «خانواده های توهمات» هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی و بسیج و ادغام آنها حول محور تضادهای اصلی (تضادهای واقعی بین واقعیات سرمایه داری «واقعا موجود» و چشم اندازهای سوسیالیستی) به یک ضرورت تاریخی در برنامه چالشگران ضد نظام تبدیل شده است. ن.ناظمی - شهریور ۱۳۸۸



بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

سایت آینه روز

www.ayenehrooz.de

سایت خبرنامه کارگری

www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین

www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر

<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>

حوزه و مدار هژمونی طلبانه خود این دفعه با پرچم بازار آزاد نئولیبرالیسم و شعار «تینا» به عنوان ابر قدرت «بلامنازع» در صحنه جهانی حضور فعال یافته بود، با تضعیف، بی ثباتی، فساد مالی روبرو گشته و با قبول منطق حرکت سرمایه به پایان عمر انقلابی و رهایی بخش خود رسیدند. فرود و ریزش در جنبش های رهایی بخش ملی در کشورهای جهان سوم بویژه آسیا و آفریقا شرایطی بوجود آورد که در آن نیروهای راست سوار بر مرکب نئولیبرالیسم موفق شدند که در اکثر کشورهای جهان سوم از ایران، مصر و نیجریه گرفته تا اندونزی، مالزی و فیلیپین نیروهای چپ (مارکسیست ها، سوسیالیست ها، ملی گرایان دموکرات و دیگر نیروهای سکولار و برابری طلب و...) را قلع و قمع ساخته و خلاء سیاسی در این کشورها به وجود آورند. در وجود خلاء سیاسی و نبود نیروهای چپ صحرای سوزان و لم یزرعی در این کشورها بوجود آمدند که در آن ها انواع و اقسام بنیادگرایی های دینی و مذهبی و اندیشه های شوونیستی - اولترا ناسیونالیستی (که جملگی به طور مستقیم و غیر مستقیم و یا آگاهانه و ناآگاهانه به خدمت نظام جهانی سرمایه درآمدند) رشد و نمو کردند. یکی از پی آمدهای ظهور و عروج این نوع اندیشه های بنیادگرایی و شوونیستی شیوع و ترویج تضادهای کاذب بین توده های وسیع مردم بویژه در کشورهای جنوب و قرار دادن و «حبس» آنان در درون «خانواده های توهمات» است. ترویج تضادهای کاذبی مثل «مسلمانان در مقابل مسیحی ها» (عمدتاً در کشورهای خاورمیانه و آفریقا) یا بین شیعیان و سنی ها (در کشورهای خاورمیانه) و یا بین هندوها و مسلمانان (در هندوستان) و... حواس و مسیر آگاهی توده های مردم را از دستیابی به تضاد اصلی و حقیقی (تضاد بین واقعیات سرمایه داری «واقعا موجود» و چشم اندازهای سوسیالیستی) منحرف ساخته و مبارزات آنان را در خدمت سیاست های هژمونی طلبانه آمریکا در آسیا و آفریقا قرار داد. لاجرم یکی از وظایف خطیر و ضروری جبهه جهانی «چپ متحد» در کشورهای شمال این است که با حمایت همه جانبه از چالشگران ضد نظام در کشورهای جنوب کارزار سیاسی و ایدئولوژیکی فراگیر را علیه بنیادگرایی های مذهبی و دینی از یک سو و بر علیه اندیشه های فلاکت بار شوونیستی ملت گرائی از سوی دیگر تدارک ببینند. بدون حمایت و همبستگی خلق های سه قاره از مبارزات چالشگران ضد نظام، پیروزی علیه نظام جهانی نمی تواند مقدور

▶ آغاز گشت. هدف اصلی آنها کسب استقلال بود. این خواست یک هدف بسیار خوبی بود زیرا استقلال قدم اول در راه رسیدن به دموکراسی و عدالت اجتماعی در جوامع بشری محسوب می شود. ولی آن نیروهائی که دور این خواست و هدف متحد گشتند، طبقات مختلفی را نمایندگی می کردند. در کشورهائی مثل چین (۱۹۴۹) ، کوبا (۱۹۵۹) و ویتنام (۱۹۶۸) رهبری این جنبش ها در دست چپ رادیکال بود. ولی در کشورهائی مثل هندوستان (۱۹۴۸)، اندونزی (۱۹۵۰)، ایران (۱۹۵۱) و مصر (۱۹۵۳) و... رهبری جنبش ها در دست طبقات متوسط آن کشورها بود. رهبران این کشورها به این درک مشترک رسیده بودند که آنها نه تنها باید از یکدیگر حمایت کنند بلکه آنها باید یک جبهه مشترک بین خود بر اساس خواست مشترک آنها در مقابل نظام جهانی سرمایه بنا نهند. این امر به برگزاری کنفرانس باندونگ در اندونزی در سال ۱۹۵۵ و سال ها بعد به ایجاد «سازمان کشورهای غیر متعهد» در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ منجر گشت. ترویج و گسترش همبستگی ها و ایجاد جبهه های مشترک همکاری بین ملل جنوب در آن دوران دستاوردهای قابل توجه و مهمی برای این کشورها داشت. خیلی از این کشورها قدم های چشمگیری در گستره های صنعتی سازی، توسعه آموزش و پرورش و غیره برداشتند. مضافاً در این کشورها، مردم بطور عمومی بر اندیشه های محلی گرائی، خاک پرستی و دیگر عادات شوونیستی و پان ایستی فایق آمده و به هویت های ملت - دولتی خود دست یافتند. در این دوران اتحادها بین ملل در کشورهای جهان سوم نه بر اساس دین، مذهب، زبان، رنگ پوست و... بلکه بر اساس معیارها و مواضع سیاسی ضد امپریالیستی این دولت - ملت های تازه استقلال یافته بوجود آمدند. به این علت بود که در آن دوران، مصر (عهد ناصر) و اندونزی (عهد سوکارنو) و... که عمدتاً کشورهای مسلمان نشین بودند به متحدین کنگو (پاتریس لومومبا)، هندوستان (نهری) و... که عمدتاً کشورهای غیر مسلمان بودند، تبدیل گشتند. ولی در سی سال گذشته و بویژه بعد از فروپاشی شوروی و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری، اکثر کشورهای جهان سوم که به کمپ باندونگ سازمان «غیرمتعهدها» تعلق داشتند، یکی بعد از دیگری در زیر اعمال فشار از سوی نظام جهانی سرمایه (که بعد از عبور از دوره «نقاهت» و عقب نشینی های تاکتیکی دوباره برای گسترش

زنده باد هم بسته گی جهانی کارگران!

دست به کار شده و کارفرما تصمیم گرفت که از هرگونه تلاش کارگران در آینده جهت دست زدن به اعتصاب جلوگیری کند. هدف عبارت بود از اینکه مبارزات کارگران "غیرقانونی" و قابل مجازات شناخته شود. دادگاه فعالین کارگری در ۲۸ ژوئیه تشکیل شد و در ۹ اکتبر نیز ادامه خواهد یافت. آناتولی موسکالیف و آنا انتروچینکو از رهبران اتحادیه به دادگاه کشیده شدند. ما به این سرکوب کارگران اعتراض کرده و می خواهیم تا سرکوب قانونی و جنایتکارانه کارگران این کارخانه پایان بگیرد.

چندماهه امسال و سال گذشته، دست به اعتصاب زدند. کارگران این کارخانه که عمده تا زن هستند کمیته ی اعتصاب و اتحادیه مستقل کارگران را تشکیل دادند و تحت رهبری آنها کارگران راه آهن منتهی به این کارخانه را بستند. نتیجتاً کارفرما مجبور به پرداخت مزد معوقه ماه مارس و ماه آوریل کارگران شد و تمامی کارگران اخراج شده به خاطر شرکت در اعتصاب به سر کار برگردانده شدند. مع الوصف، مسئولین دولت محلی و کارفرما برای گرفتن انتقام از کارگران

نامه ای با محتوای زیر از جانب رفقای کارگر کمونیست اوکراین را دریافت کردیم:

درخواست پشتیبانی از مبارزات کارگران کارخانه "یانووسکایا" در شهر کراسنی لوج اوکراین (ارسال شده توسط کارگران کمونیست اوکراین - ۲۸/۹/۲۰۰۹)

از ۲ تا ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۹، کارگران کارخانه خصوصی "یانووسکایا" در شهر کراسنی لوج به خاطر عدم پرداخت مزدهای معوقه

از نامه های رسیده

لیبرالی را نمیشناسم که نام ببرم ولی هزاران انسان شریف، مثل بعضی از استادان دانشگاه ها و روشنفکران مترقی دیگری مثل نوم چامسکی و غیره هستند را میتوان بعنوان بورژوا - لیبرال نام برد که هرگز رابطه ای با رژیم سابق شاه یا جمهوری اسلامی نداشتند. بنابراین، در مورد این افراد واژه مزدور و ارتجاعی را نمیتوان به کار برد ولی افرادی از قماش داریوش همایون فرصت طلب به نظر من شایسته مزدور و خائن بودن می باشند.

چامسکی، کورسنیچ (عضو کنگره آمریکا)، سینتیا مکنی (عضو سابق کنگره آمریکا که در اسرائیل دستگیر شد)، هاوارد زن (مورخ مترقی آمریکائی با گرایشات سوسیالیستی)، و هم چنین کرنل وست (استاد سیاه پوست آمریکائی) است. ولی آیا بازرگان و امثال او که امپریالیسم آمریکا در زمان انقلاب به خاطر پیشبرد سیاستهای خود به آنها تکیه کرد و دمار از روزگار مردم در آوردند را می شود بورژوا - لیبرال خطاب کرد؟ در سرزمین مان من فرد سرشناس بورژوا -

رفقای عزیز سلام بر شما، در شماره ۵۴ در مقاله ای تحت عنوان "بورژوا - لیبرالهای جدید چه می خواهند" در آخر مقاله، داریوش همایون را در زمره "نئوبورژوا - لیبرالهای مدرن غرب گرا" نامیدید (محتوای مقاله بسیار بجا و آموزنده است). در حالیکه شناختی که من همیشه از این فرد داشتم کمتر از مزدور قسم خورده سلطنت طلب نبوده. و از طرفی درکی را که من از بورژوا - لیبرال داشتم و دارم، مثل افرادی از قبیل مارتین لوتر کینگ، نوم

پاسخ های در خور تامل به پرسش های حائز اهمیت - ادامه

استثمار کار و زحمت، قلمرو و محل اصلی رقابت در حیطه تقسیم مجدد سودهای برآمده از ارزش اضافی بین انحصارات قرار داده شده است. تخصیص (و تقسیم) مجدد سودها بین «آنها» (انحصارات متعلق به کشورهای جی ۸، جی ۷ و جی ۳) عمدتاً از طریق سرمایه گذاری های مالی به مورد اجرا گذاشته می شود. هر یک از آنها تلاش می کند که حوزه سرمایه گذاری مالی خود را گسترش و تعمیق دهد تا سودهای زیادی

اند. تصمیمات این انحصارات در اوضاع جهان و سرنوشت بشر نقش مهمی ایفاء می کنند. سطح تمرکز سرمایه در کنترل این انحصارات که تعدادشان نزدیک به ۵۰۰ عدد در جهان می رسند، بطور قابل ملاحظه ای قویتر و افزون تر از حتی پنجاه سال پیش است. این تمرکز شدید منجر به یک چرخش اساسی در منطق مدیریت نظام گشته است: به عوض سرمایه گذاری در گستره اقتصاد تولیدی برای اخذ ارزش اضافی از طریق

پرسش اول: آیا بحران مالی کنونی صرفاً ناشی از تشدید جهانی شدن سرمایه در سال های پس از پایان دوره «جنگ سرد» است و یا نه علت ریشه ای دارد که در درون نظام سرمایه نهفته است؟

- واقعیت بحران فعلی نظام از جمله بحران مالی را باید در تمرکز شدید سرمایه در دست تعداد محدود اولیگوپولی (انحصارات چند سره) دید که قدرت را در سطوح کشوری، منطقه ای و جهانی تحت کنترل خود قرار داده

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غرغه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org